

نزدیکی شیراز رساندند. اما از تغییر اوضاع شیراز و تغییر جهت نیشتروم، که خود و ژاندارمری را در اختیار متفقین گذاشته بود، اطلاعی نداشتند. خلاصه آنکه پیش از رسیدن به شیراز، زایلر و گروه او دستگیر شدند و به عنوان زندانی دولت ایران به شیراز فرستاده شدند. در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۱۶ / ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۳۴ آن‌ها را دست بسته به شیراز آوردند و با روور و آنگمان زندانی کردند.^(۳۱۰)

سوگمایر با هم‌راهانش در تلاش بودند از بم به جنوب کرمان بروند تا زایلر را پیدا کنند یا این‌که به طرف شیراز عزیمت نمایند. آن‌ها نیز از دامی به دام دیگر افتادند^(۳۱۱) و سرانجام سوگمایر پس از ماجراهای بسیار و از دست دادن عده زیادی از هم‌راهان و اموال کاروان، دستگیر شد.^(۳۱۲) سوگمایر و هم‌راهان دستگیر شده او را در ۲۳ آوریل ۱۹۱۶ / ۲۰ رجب ۱۳۳۴ روانه شیراز کردند و در آن‌جا به سایر هم‌دستان زندانی‌شان پیوستند.^(۳۱۳)

جز واسموس که روی پای خود ایستاده بود و هنوز در تنگستان به سر می‌برد و کاردورف که پس از اشغال اصفهان به دست روس‌ها به یکی از بزرگان ایل بختیاری به نام بی‌بی‌مریم پناهنده شده بود،^(۳۱۴) همه عمال آلمانی در مرکز، جنوب، و شرق ایران زندانی شدند. پس از شکست تلاش‌ها در تهران و غرب ایران، دیگر مواضع ضعیف آلمان در جنوب و شرق قابل نگاه‌داری نبود و امکان تمرکز همه نیروهای باقی‌مانده در شیراز، که امیدی برای ادامه عملیات بود، به حداقل رسیده بود.

۳. تشکیل کمیته دفاع ملی در قم، حرکت مهاجرین و فعالیت ملیون ایرانی در میان ملیون ایرانی که در نوامبر ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۴ تهران را ترک کرده و به مهاجرین معروف شده بودند، نمایندگان گروه‌های سیاسی نیز بودند.^(۳۱۵) آن‌ها به جای آن‌که به عامل مشترکی که سبب شده بود تهران را ترک کنند توجه داشته باشند، باز همان اختلاف‌های قدیمی‌شان را مطرح می‌کردند.^(۳۱۶)

رویس که در ماه نوامبر / محرم، هنوز در میان آن‌ها و در قم به سر می‌برد، با کمک شونمان^(۳۱۷) توانست دو گروه مهم، دموکرات‌ها (انقلابیون) و اعتدالیون (میان‌روها) را به همکاری تشویق کند و رهبران ایشان، شاهزاده سلیمان میرزا^(۳۱۸) از دسته انقلابیون و طباطبایی^(۳۱۹) از دسته اعتدالیون را در کمیته دفاع ملی که به زودی تشکیل گردید، با یک‌دیگر متحد گرداند.^(۳۲۰) روحانیون که با همه نفوذ بسیارشان، حزب مخصوصی از آن خود نداشتند و با انقلابیون اختلاف‌های بسیاری داشتند. کاردورف برای نزدیک ساختن انقلابیون تجدّدخواه و روحانیون طرف‌دار پان‌اسلامیسم^(۳۲۱) کوشش بسیار کرد،^(۳۲۲) اما این کوشش سودی نداشت، چون روحانیون بیش‌تر به همکاری با اعتدالیون گرایش داشتند.

شونمان به منظور جلب اعتدالیون در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۱۵ / ۲ صفر ۱۳۳۴ با ایشان پیمانی بست.^۱ برپایه این پیمان آلمان موظف بود عده‌ای افسر و مهمات جنگی در اختیار آنان قرار دهد و در عوض اعتدالیون متعهد بودند برای استخدام داوطلب کوشش کنند و در روزنامه‌های خود این مطلب را منعکس سازند. البته شونمان بدون آن‌که از دولت متبوعش اجازه داشته باشد، مانند پیمانی که کانتیس با نظام‌السلطنه بسته بود، به بستن این پیمان اقدام کرد.

اما این پیمان و اعلامیه‌های کمیته دفاع، برای گردآوری نیروی آزادی‌بخش ایران، تأثیری را که انتظار می‌رفت به بار نیآورد^(۳۲۳) و همگان با ناامیدی تنها چشم به راه کمک آلمان بودند.^(۳۲۴)

از سوی دیگر تلاش‌های شونمان، برای تشکیل نیرویی از ژاندارمری و سواران عشایری،^(۳۲۵) برای تأسیس یک مرکز دفاعی در قم،^(۳۲۶) به همان سرنوشت کوشش‌های کانتیس برای دفاع از غرب دچار گردید و اقدام دیگر، یعنی همکاری با امیر حشمت در اواخر دسامبر / اواسط صفر، برای حمله به

۱. بنگرید به اسناد بیوست، سند شماره ۲۰.

پای‌تخت و ترغیب شاه به ترک تهران^(۳۲۷) نیز بر اثر مقاومت سرسختانه روس‌ها و ناآزمودگی عشایر، شکست خورد و نیروهایی که برای این کار بسیج شده بودند، ناگزیر عقب‌نشینی کردند.^(۳۲۸)

چون هر دم احتمال حمله روس‌ها به قم می‌رفت، ماندن در آن شهر، دیگر به مصلحت ملیون نبود. بنابراین، ملیون، ژاندارم‌ها، و سایر داوطلبانی که هنوز پراکنده نشده بودند،^(۳۲۹) همگی به سوی گلپایگان و اصفهان عقب‌نشینی کردند، اما به این نکته توجه نداشتند که مرکز کشور در خطر بود و باید راهی غرب می‌شدند. سیاست‌مداران تبعیدی ایران، که دولت یک‌بار دیگر در صدد گفت‌وگو با ایشان برآمده بود،^(۳۳۰) گذشته از آن‌که با هم اختلاف داشتند، از استعداد سازمان‌دهی نیز بی‌بهره بودند و از این گذشته، سوئدی‌های فرمانده ژاندارمری نیز هم‌رأی نبودند و افسران ایرانی ژاندارمری، به سبب کم‌بود ارزش‌های اخلاقی، قابل اعتماد نبودند. در عین حال مردم اصفهان که ملیون خیال رفتن به میان ایشان را داشتند، خود متزلزل و پراکنده شده بودند. به رغم این وضع، شونمان و رونر توانستند ۲۵۰۰۰ سوارکار از عشایر، که ۱۰۰۰ تن از ایشان از بختیاری‌های هوادار امیرمجاهد بودند، گرد آورند.^(۳۳۱) اما این اقدام هم سودی نداشت، زیرا پس از سقوط سلطان‌آباد، ارتباط ملیون با سرفرماندهی عملیات دفاعی در مغرب کشور، به کلی قطع شده بود.^(۳۳۲)

از آن‌جا که در اثر حمله روس‌ها به خط دفاعی مغرب ایران، احتمال منزوی شدن جناح راست این خط وجود داشت، به پیش‌نهاد واسل و نظام‌السلطنه،^(۳۳۳) کمیته دفاع ملی، با دیگر نیروهای خود، از میان کوهستان‌های لرستان به طرف غرب رفتند و در اواخر ژانویه ۱۹۱۶ / اواسط ربیع الاول ۱۳۳۴ وارد کرمانشاه شدند.^(۳۳۴)

از آن پس مهاجرین نماینده ایرانیانی بودند که برخلاف شاه و دولت، که با آلمان رفتاری منفی داشتند، جانب آلمان را گرفتند و به سود آلمان کار کردند و کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین در این میان، به عنوان میانجی، اهمیت

تازه‌ای یافت.

با همه پستی‌بانی‌هایی که از آن کمیته می‌شد، کارش از همه جهات رضایت‌بخش نبود و طرز تفکر اعضای آن بیش‌تر زیر تأثیر گزارش‌های واهی و امیدوارکننده کانیس بود. اعضای کمیته، نقشه‌ها و برنامه‌های سیاسی و نظامی خود را از روی آن گزارش‌ها طراحی می‌کردند و به عبارت دیگر، ایرانیان مقیم برلین، درباره اوضاع نظامی و ناتوانی ایران، از سیاست‌مداران آلمانی آگاهی کم‌تری داشتند.^(۳۳۵)

ارزیابی تأثیر فعالیت‌های اعضای کمیته در بغداد و کرمانشاه و تهران^(۳۳۶) بسیار دشوار است. آلمانی‌های مقیم ایران، به ویژه مقام‌های سفارت، درباره نفوذ واقعی اعضای کمیته، تردید داشتند و دلایلی که ارائه می‌کردند، نشان می‌داد اعضای کمیته ملیون مقیم برلین، بیش از آن‌که عناصر ملی باشند، عناصری سازش‌کارند.^(۳۳۷) در عوض این اعضاء همیشه گله‌مند بودند که مقام‌های آلمانی، به جای هم‌کاری با ایشان، با عناصر مشکوک هم‌کاری می‌نمایند^(۳۳۸) و گذشته از آن‌که از زیر بار تعهدات شانه خالی می‌کنند، اعضای کمیته را در اجرای نقشه‌های خود با محظور روبه‌رو می‌سازند.^(۳۳۹)

بیش‌تر فرستادگان کمیته ملیون به ایران، به مهاجرین پیوستند و با وکیل‌ها و سیاست‌مداران انقلابی به زعامت شاه‌زاده سلیمان‌میرزا هم‌کاری کردند. اختلاف در میان مهاجرین سبب شد کمیته ملیون نتواند نماینده همه مهاجرین در نظر مقام‌های آلمانی باشد. از سوی دیگر، خود نظام‌السلطنه در پی ایجاد نمایندگی ویژه خویش برآمد^(۳۴۰) و این درحالی بود که نواب رسماً وزیرمختار ایران و حافظ منافع ایران در آلمان بود. نکته جالب توجه این است که اگرچه نواب جزء دموکرات‌ها بود، پس از بحران ماه نوامبر / محرم، از کار برکنار نشد و در ستمش ابقاء گردید. کمیته ملیون، با آن‌که روی نظام‌السلطنه و دست‌گاه او نفوذ زیادی نداشت، از استقلال و تمامیت ارضی ایران در سطح بین‌المللی دفاع می‌کرد و با کارهای تبلیغاتی، از چهره سیاست‌اختناق‌آمیز روسیه و انگلیس در ایران نقاب برمی‌داشت. نخستین گام در این راه، انتشار

اثری به نام *ایران و جنگ اروپا*^۱ به قلم نویسنده‌ای ناشناس بود که بعدها دانسته شد سید حسن تقی‌زاده بوده است.^(۳۴۱) انتشار روزنامه‌کاوه در برلین، از ژانویه ۱۹۱۶ / ربیع الاوّل ۱۳۳۴ آغاز شد و به زودی به بلندگوی ملیون ایرانی تبدیل شد.^(۳۴۲) بعدها انتشارات دیگری نیز اضافه شد که مهم‌تر از همه دو هفته‌نامه *نویه اورینت* [خاور نو]^(۳۴۳) بود. از این‌ها گذشته، در ژوئیه ۱۹۱۶ / رمضان ۱۳۳۴، تقی‌زاده به کپنهاگ رفت و با پروفیسور براندس^۲ گفت‌وگو کرد.^(۳۴۴) تقی‌زاده توانست موافقت او را برای نوشتن مقاله‌ای در دفاع از ایران به دست آورد^(۳۴۵) که حاصل آن انتشار اثری بود با عنوان *جنایات روسیه و انگلیس در ایران*^۳.^(۳۴۶)

نشریه *خاور*^(۳۴۷) نیز که به مدیریت سید محمد توفیق^(۳۴۸) از اعضای کمیته ملیون استانبول، از مدت‌ها پیش در استانبول انتشار می‌یافت، مانند کاوه تأثیر بسیار داشت و با تکیه بر ضرورت بیداری و آگاهی ملی ایرانیان، مقاومت در برابر سیاست روسیه و انگلیس را تشویق می‌نمود.^(۳۴۹) با توجه به محل انتشار خاور، طبیعتاً این نشریه ناگزیر بود در ملاقاتش ملاحظه دیدگاه‌های سیاست عثمانی در ایران را بکند.^(۳۵۰)



فصل ششم

کوشش‌های دوباره آلمان برای اجرای سیاستی نوین در ایران



1. Persien und der europäische Krieg
2. Brandes
3. Das Verbrechen Englands und Russlands an Persien

هنگامی که مارشال گولتس در دسامبر ۱۹۱۵ / صفر ۱۳۳۴ وارد بغداد شد و به دنبال او عده‌ای از افسران آلمانی و برخی تدارکات برای ایران رسیدند، مدتی بود که دیگر ایران از دست رفته به‌شمار می‌رفت. با وصف این، گولتس صلاح می‌دید که برای تقویت بنیه نظامی ایران و کشاندن این کشور به سوی آلمان، با نیروی ناتوان عثمانی همکاری کند و در کوه‌های صعب‌العبور ایران، از مواضع جناح شرقی ارتش عثمانی دفاع کند. اما او غافل بود که عملیات خاور اهمیت خود را در سرفرماندهی کل ارتش آلمان از دست داده و در طرح‌های نظامی فالکنهاین نقش فرعی پیدا کرده است و آلمان برای وارد کردن ضربه به انگلیس، دیگر به این عملیات فکر نمی‌کند.^(۱)

با این حال، گولتس هم‌چنان نقشه‌هایش را در ایران دنبال می‌کرد. هنگامی که انگلیسی‌ها کورت‌العماره را محاصره کرده بودند، او سپاه عثمانی تحت فرمان خود را متوجه بین‌النهرین کرد. پس از سقوط کورت‌العماره، با آن‌که همه مواضع آلمان یکی پس از دیگری از دست می‌رفت، باز متوجه ایران شد و در صدد برآمد عملیات تازه دیگری را در این کشور از سر گیرد.

تلاش‌های سیاسی تا آن زمان راه را برای اجرای طرح‌های نظامی هموار می‌کرد، اما حالا وضع دگرگون شده و سیاست تابعی از عملیات نظامی شده بود. و چون عملیات نظامی، تنها با پشتیبانی عثمانی‌ها می‌توانست به اجرا درآید و از سوی دیگر، به سبب وضع خاصی که عثمانی در ایران داشت، سنگین شدن کفه عملیات نظامی ترک‌ها در ایران، به سبب افکار عمومی آن



نظام‌السلطنه سلفی، با افسران آلمانی، ژاندارم‌ها، و محافظان ایرانی.

کشور، امکان‌پذیر نبود، بنابراین به کار گرفتن سیاستی خردمندانه از جانب عثمانی‌ها، برای توجیه عملیات نظامی، امری اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آمد. با این وضع روشن است که وزیرمختار تازه آلمان در ایران، خود را با مأموریتی خطیر و دشوار روبه‌رو می‌دید، زیرا لازم بود تغییر روش آلمان را به اجرا بگذارد، و یا به عبارت دیگر، سیاست آلمان در ایران باید از صورت خیال‌پردازانه پیشین بیرون می‌آمد و با واقعیت‌های ملموس این کشور سازگار می‌شد. با توجه به این نکات، یکی از دشواری‌های مهم، چه‌گونگی برقراری مناسبات با مهاجرین بود. آن دسته از سیاست‌مداران ایرانی که به پشت‌گرمی آلمان تهران را ترک کرده بودند و خود را خواسته یا ناخواسته در اختیار نظام‌السلطنه گذاشته بودند، اکنون به دلیل پراکندگی آراءشان، یارای هیچ کاری را نداشتند، سیاست آلمان را به باد انتقاد می‌گرفتند، پیوسته از وعده‌های توخالی آن کشور شکایت می‌کردند، و آلمان را مسؤول شکست‌ها معرفی می‌کردند. امید آلمانی‌ها به این‌که مهاجرین، به خاطر اوضاع بحرانی حاکم، سرانجام اختلاف‌های خود را کنار خواهند گذاشت و همه نیروهای میهن‌پرست با یک‌دیگر متحد خواهند گردید، امیدی واهی بود. از همه بدتر، دموکرات‌ها که سیاست آلمان در تهران و سایر جاها به پشت‌گرمی آن‌ها بود، در موضع مخالف قرار گرفته بودند و عده‌ای از ایشان از روی پاک‌نیتی و عده‌ای نیز تنها به دلیل دشمنی با نظام‌السلطنه از سیاست آلمان انتقاد می‌کردند. اما قضایای روی دیگری نیز داشت، مبنی بر این‌که مهاجرین، با همه انتقادهایی که به آلمان می‌کردند، در این نکته هم‌رأی بودند و دل‌شوره داشتند که سرانجام آلمان به ستوه آید، خود را کنار بکشد و در نتیجه عثمانی‌ها همه مواضع را در ایران تصاحب کنند. روی این اصل، ملیون ایرانی، در عین آن‌که از سیاست آلمان گله‌مند بودند، همواره می‌کوشیدند با گرفتن تعهد از آلمان، درباره تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران، آن کشور را برای مدت زمانی متحد میهن خود نگاه دارند. سرانجام همه کوشش‌هایی که برای به دست گرفتن امور سیاسی و نظامی

بخشی از خاک ایران و تشکیل ارتش منظمی از عشایر، و به راه انداختن جنگ‌های آزادی‌بخش در ایران، شده بود، با یورش‌های روس‌ها ناکام ماند و دست‌آخر آلمانی‌ها، عثمانی‌ها، و هواداران ایرانی‌شان، ناگزیر از مهاجرت از کشور شدند.

۱. ایجاد تشکیلات سیاسی در کرمانشاه و قصرشیرین به دست نظام‌السلطنه و نقشه‌های گولتس درباره ایران
ورود ملیون و وکیل‌های مجلس ایران به کرمانشاه و از دست رفتن قطعی ایران، از لحاظ سیاسی و نظامی، چرخش تازه‌ای را در سیاست آلمان در ایران ایجاد می‌کرد.

پس از سقوط گردنه بید سرخ و کنگاور، واسل و کنت مترنیخ^(۲) پیش‌نهاد کردند ایران از لحاظ سیاسی موقتاً کنار گذاشته شود و عملیات نظامی به حفظ جناح شرقی ارتش عثمانی معطوف گردد.^(۳) اما این پیش‌نهاد با تصویب مقام‌های آلمان و عثمانی روبه‌رو نشد و حتی زمانی که ایران کاملاً از دست رفته بود، انورپاشا و احتشام‌السلطنه سفیر ایران در استانبول مایل نبودند عملیات مربوط به این کشور کنار گذاشته شود.^(۴) لوسوو پیش‌نهاد کرد ضمن ادامه عملیات در عراق، برای مقابله با روس‌ها در کرمانشاه، یک واحد نظامی تدافعی ایجاد گردد و نظامیان ایران در آن واحد سازمان داده شوند و هم‌زمان با آن، یک حکومت موقت در ایران تشکیل گردد تا به محض آماده شدن شرایط، قشون عثمانی روانه ایران شود.^(۵) فالکنهاین و یاگوو این پیش‌نهاد را در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۶ / ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۴ تصویب کردند.^(۶)

واسل وزیرمختار تازه آلمان در ایران، برای ادامه فعالیت سیاسی آلمان در این کشور، دشواری‌هایی داشت، زیرا می‌بایست سیاست قدیمی دولت متبوع خود را از پایه ویران می‌کرد و آن را از نو می‌ساخت. دشواری کار او زمانی بهتر فهمیده می‌شود که به یاد داشته باشیم کابینتس با وعده‌های خود، و پیمان‌هایی که بسته بود زیر بار تعهداتی رفته بود که گذشته از آن‌که اجرای

آن‌ها بار سنگینی بر دوش آلمان می‌گذاشت،^(۷) اوضاع و احوال تازه نیز ایجاب می‌کرد برای سر باز زدن از اجرای آن‌ها، یک سلسله تلاش‌های موفقیت‌آمیز به کار بسته شود.^(۸)

در راه اجرای این مقصود، یک مانع دیگر نیز بود. این مانع سیاست‌مداران ملی‌گرای ایران بودند که آلمان را در وضع مصیبت‌بار کشور مقصّر می‌دانستند و می‌گفتند در پی آنند که «همه بیگانگان»^(۹) را از ایران بیرون کنند.

آلمانی‌ها هم شکست مواضع خود را در ایران به گردن «ایرانیان بزدل و فرومایه»^(۱۰) می‌انداختند و می‌گفتند با شلیک نخستین گلوله، ایرانیان فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و بدون این‌که از خود مایه بگذارند، می‌خواهند نبرد برای آزادی کشورشان را وسیله معامله و اخاذی کنند. البته از دیدگاه سنت‌های افسران پروسه این انتقادهای قابل فهم بود، اما با توجه به موقعیت و اوضاع و احوال ایران، داوری ناعادلانه‌ای بود، زیرا وعده تجهیزات جنگی، پول و نیروی کمکی از سوی عثمانی و آلمان، که هر دو طرف وجود آن‌ها را لازم می‌دانستند، تا آخرین لحظه‌ای که ایران از دست رفت، به تحقق نپیوست. از طرفی باید به این نکته توجه داشت که ملی‌گرایی در اعماق وجدان اروپاییان ریشه دوانیده است و این اعتقاد عمیق موجب می‌شود در ناامیدکننده‌ترین شرایط آماده فداکاری باشند. این مطلب درباره ایرانیان صدق نمی‌کرد، نه به این دلیل که ملی‌گرایی با رسم‌ها و اخلاقیاتشان ناسازگار است، بلکه بیش‌تر به این سبب که با وجود جنگ‌های انقلاب مشروطیت و تقویت حس ملی‌گرایی در ایران، هنوز این گرایش‌ها و ارزش‌های والای آن، در میان قشرهای گسترده‌ای از ایرانیان، به ویژه عشایر این کشور، ریشه ندوانیده بود. از این‌جا می‌توان فهمید چرا سیاست آلمان در ایران به گونه‌ای که کائیتس و نیدرمایر طرح آن را ریخته بودند و برخلاف میل رويس به آن عمل می‌کردند، شکست خورد. خلاصه آن‌که برای نداشتن این آگاهی و دست‌کم گرفتن مناسبات موجود در ایران که نتیجه‌اش آن خیال‌پروری‌ها بود، نمی‌توان ایرانی‌ها را مسئول شمرد.

به این ترتیب با انتقادهایی که ایرانی‌ها و آلمانی‌ها از یک‌دیگر می‌کردند، اینک با مداخله عثمانی‌ها، پراکندگی‌ها و انتقادهای گسترش‌یافته، چون عثمانی‌ها مداخله آلمان در ایران را به منزله دخالت در ملک طلق خود تلقی می‌کردند^(۱۱) و اینک که در پی تجدید موقعیت از دست رفته خود برآمده بودند، می‌خواستند با دست آلمان به این هدف برسند. در ضمن باز هم بر پایه پان‌اسلامیسم، درباره اتحاد مذهبی سه کشور عثمانی - ایران - افغانستان، تبلیغ می‌کردند.^(۱۲) با همه این‌ها، چون ارتش عثمانی می‌توانست تنها عامل پشتی‌بانی از عملیات آلمان در ایران به شمار آید، بنابراین هم‌کاری آلمان و عثمانی در آن برهه از زمان کم‌تر از هر وقت دیگر قابل چشم‌پوشی بود.^(۱۳) اما نزدیک شدن عثمانی‌ها به ایرانیان هم به سادگی امکان‌پذیر نبود، زیرا دموکرات‌های ملی‌گرا از سیاست تجاوزکارانه عثمانی‌ها به شدت بیم‌ناک بودند.^(۱۴) در ضمن ایرانیان با آن‌که در قم تجمع کرده بودند با یک‌دیگر اتفاق نظر نداشتند و اختلاف‌های میان دموکرات‌ها و اعتدالیون بار دیگر ظاهر گردیده بود.^(۱۵)

پیش‌نهاد لوسوو درباره تشکیل دولت موقت در ایران، پیش‌نهاد تازه‌ای نبود و پیش از آن در ماه دسامبر / صفر، مورد بحث قرار گرفته بود. تقی‌زاده به مأموریت از سوی کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین، روز ۳ دسامبر / ۲۵ محرم، در یادداشتی به وزارت خارجه آلمان، پیش‌نهاد تشکیل «مجلس عالی عمومی» در اصفهان را ارائه داد. این مجلس باید از شاه می‌خواست بی‌درنگ راهی اصفهان شود و اگر او از این کار سر باز می‌زد، بایستی به عنوان این‌که پادشاه اسیر دست روس‌ها است، یک دولت موقت تشکیل می‌شد که هدف آن آزادی ایران، شاه و دولت از تسلط روسیه و انگلیس باشد.^(۱۶) این پیش‌نهاد در آن وقت رد شد، نه برای این‌که به موفقیتش امید نبود، بلکه به این دلیل که وزارت خارجه آلمان گمان می‌کرد هنوز می‌تواند به کابینه مردد مستوفی‌الممالک اعتماد کند. به عبارت دیگر، مقام‌های آلمانی هنوز می‌خواستند مقام‌های تهران را در کارشان آزاد بگذارند.^(۱۷) اما وقتی

تغییرهای مورد انتظار پیش نیامد و به عکس انتصاب فرمانفرما نشان داد که تحولات به کدام جهت سیر می‌کند، مقام‌های وزارت خارجه آلمان نسبت به تشکیل دولت موقت نظری مثبت پیدا کردند.^(۱۸) اما چون نواحی مرکزی ایران کلاً در دست روس‌ها بود، شهر قدیمی اصفهان که پای‌تخت سنتی ایران به شمار می‌آمد، دیگر نمی‌توانست به عنوان مقرر دولت موقت^(۱۹) مطرح باشد.

موضوع تشکیل دولت موقت، که نمایندگان مجلس و ملیون ایرانی در قم توانسته بودند درباره آن به توافق برسند،^(۲۰) در محافل دیگر مطرح شد. شکست روزافزون به اصطلاح «جناح راست» خط ابتکاری کائیتس درباره دفاع از نواحی قم و اصفهان و مفید نبودن آن از لحاظ نظامی، موجب شد نظام‌السلطنه^(۲۱) والی لرستان و هم‌پیمان کائیتس پا به میدان بگذارد. نظام‌السلطنه، تنها نجیب‌زاده ایرانی که سهم بسیار زیادی در دفاع از مغرب ایران داشت، سبب شد آلمانی‌ها او را به عنوان «فرمانده کل قشون ملی ایران» به رسمیت بشناسند، هرچند که او نظامی نبود و فعالیت‌هایش تأثیر چندانی نگذاشته بود.^(۲۲) نظام‌السلطنه برای این‌که دیگران را در فعالیت‌های خود سهیم کند، در ژانویه ۱۹۱۶ / ربیع الاول ۱۳۳۴ اعلان کرد که چون ملیون در قم نتوانسته‌اند درباره تشکیل دولت موقت توافق کنند، پس خود او به این کار مبادرت می‌کند.^(۲۳) و از ملیونی که وجودشان را برای آغاز کار لازم می‌دانست، دعوت کرد به کرمانشاه بروند.^(۲۴) مقام‌های وزارت خارجه آلمان ابتکار نظام‌السلطنه را تأیید کردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از اقدام‌های او اعلام داشتند.^(۲۵) برای رفع نگرانی نظام‌السلطنه از گرایش‌های تجاوزکارانه عثمانی‌ها، به واسطه اختیار دادند همان تضمین مربوط به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را که قرار شده بود با تأیید عثمانی و اتریش، به مستوفی‌الممالک داده شود،^(۲۶) برای نظام‌السلطنه و شاه‌زاده سلیمان میرزا تکرار کند و مورد تأیید قرار دهد.^(۲۷) در این شرایط تنها سرهنگ بوب نماینده گولتس در ایران بود که راجع به امیدهای واهی به مقام‌های آلمانی

هشدار می‌داد.^(۲۸)

اصول کلی سیاست آلمان که در آن وقت از سوی وزارت خارجه و سرفرماندهی کل ارتش طرح‌ریزی شده بود، از این قرار بود: با آن‌که امید به قیام همگانی در ایران نقش برآب شده است، نباید ایران را از دست داد؛ به عکس باید در آن کشور «با استقامت و ایستادگی آرام» از لحاظ سیاسی کار کرد و منتظر بود تا شرایط زمان، امکان یک چرخش نظامی را مهیا کند.^(۲۹) در چهارچوب همین هدف بود که پیش‌نهاد لوسو و برای تشکیل دولت موقت از تصویب مقام‌های آلمانی گذشت.^(۳۰) اما در اواخر ژانویه ۱۹۱۶ / اواسط ربیع الاول ۱۳۳۴ که میان مقام‌های آلمانی و عثمانی در این باره توافق حاصل شده بود، ناگهان گولتس با تشکیل دولت موقت مخالفت کرد. بیم گولتس از این بود که اجرای این نقشه روس‌ها را بیش از پیش برای یورش مجدد جری کند و از سوی دیگر، سبب تغییر جهت سیاسی طرف‌داران مستوفی در کابینه فرمانفرما شود.^(۳۱) حسین قلی‌خان نواب وزیرمختار ایران در برلین نیز همین نگرانی را داشت و توصیه می‌کرد تا وقتی شاه و دولت رسماً به جبهه مخالف نیوسته‌اند، تنها به تشکیل مجمع ملی اکتفا شود.^(۳۲)

پس از ورود نظام‌السلطنه^(۳۳) و عده‌ای از وکیل‌های ملی‌گرای مجلس به کرمانشاه^(۳۴) یک شورای پارلمانی تشکیل گردید و آن شورا از اعیان و اشراف و سایر سیاست‌مداران کشور دعوت کرد به آن بپیوندند. دو گروه دموکرات‌ها و اعتدالیون نیز در اواسط فوریه / ربیع الثانی به توافق رسیدند و نظام‌السلطنه را به پیشوایی خود برگزیدند و از او تقاضا کردند برای اداره امور داخلی و دفاعی، یک هیئت اجرایی تشکیل دهد و سلیمان میرزا را که هنوز وارد کرمانشاه نشده بود، برای ریاست آن مجمع در نظر گرفتند.^(۳۵) فرماندهی عملیات نظامی هم‌چنان به عهده سرهنگ بوب ماند و قرار شد ایرانیان از لحاظ اداری از او پشتیبانی کنند.^(۳۶) در ضمن قرار شد از ابراز مخالفت جدی با حکومت مرکزی تهران نیز پرهیز شود.^(۳۷) اما کار این مجمع اجرایی به جایی نکشید، زیرا چند روز پس از این تصمیم‌ها، مواضع دفاعی

کنگاور سقوط کرد و کرمانشاه به اشغال قشون روسیه درآمد.

اعلام نکردن خبر تشکیل دولت موقت در آن شرایط بسیار مناسب بود، زیرا برپایه اطلاعات بعدی، این خبر تنها می‌توانست مصیبت عقب‌نشینی را تشدید کند.^(۳۸) مقدار خاکی که پس از عقب‌نشینی در اختیار ملیون قرار داشت به اندازه‌ای ناچیز بود که تشکیل دولت در آن امکان‌پذیر نبود و اگر هم میسر می‌شد، نظام السلطنه و هوادارانش تنها می‌توانستند به صورت یک نهاد کمکرسان برای اجرای طرح‌های نظامی که اکنون در سرلوحه برنامه‌ها قرار داشت عمل کنند.^(۳۹)

با آن‌که مواضع ایران از دست رفته و توجه کامل به سوی کوه‌العماراه معطوف بود، گولتس ادامه عملیات بعدی در ایران را فراموش نکرد و از ماه ژانویه / ربیع الاول، کوشید نقشه‌های لازم برای ایران را تدارک ببیند.^(۴۰) او می‌خواست تا پاییز سال ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، یک گردان مجهز ایرانی آماده گردد. گولتس توصیه کرد فعالیت سیاسی صرف سرگرم ساختن حریف، و فعالیت نظامی متوجه حفظ وضع دفاعی شود. برپایه این نقشه باید یک نیروی تقویتی عثمانی در پاییز ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، به محور سلطان‌آباد - همدان حمله می‌کرد و پس از تصرف آن ناحیه، کار آموزش دسته‌های نظامی دیگر ایران تا زمستان ادامه می‌یافت، به گونه‌ای که با بسیج آن دسته‌ها نیازی به پخش پول در میان عشایر احساس نمی‌گردید. تا بهار سال ۱۹۱۷ م / ۱۳۳۵ ه.ق، بایستی در ایران چنان شالوده نظامی استواری ایجاد می‌شد که امکان بیرون راندن روس‌ها از قزوین و باز کردن راه خاور ایران فراهم می‌آمد.^(۴۱) قرار بود آموزش دسته‌های نظامی و سربازگیری، برعهده هیئت دوک مکلنبورگ باشد.^(۴۲) گولتس می‌پنداشت اگر این نقشه موفق شود، یک ارتش ایرانی ۳۰ هزار نفری تأسیس می‌گردد. به گمان او اگر بودجه پیش‌نهادی‌اش تصویب می‌شد،^(۴۳) می‌توانست کار خود را با ۵ هزار تن آغاز کند.^(۴۴)

اگر شرایط اجرای این نقشه، از قبیل تداوم فرماندهی گولتس در عملیات

نظامی بین‌النهرین و ایران، و وجود پول و جنگ‌افزار و مهمات، مهیا می‌شد، بدون تردید نقشه او با موفقیت روبه‌رو می‌شد، زیرا هم‌زمان با طرح این نقشه و در همان شرایط، ژنرال سایکس انگلیسی یک نیروی کمکی نظامی ایرانی در بندرعباس تشکیل داد که بعدها «پلیس جنوب» نامیده شد و در عملیات خود نیز موفق بود. اما برای اجرای نقشه گولتس شرایط مساعد نبود، زیرا بودجه‌ای که گولتس پیش‌نهاد کرده بود، مورد تصویب قرار نگرفت و آن مقداری که درباره‌اش موافقت شد، بسیار نامنظم در اختیار او قرار گرفت و عثمانی‌ها نیز از فرستادن تجهیزات ضروری جنگی خودداری کردند و سرانجام نیز مرگ مارشال گولتس - مردی که قادر بود با تقسیم نیروها مانع در خطر افتادن عملیات بین‌النهرین در اثر یک اقدام تهاجمی در ایران شود - همه چیز را به هم ریخت.

نظام السلطنه و یارانش پس از ترک کرمانشاه راه قصرشیرین را در پیش گرفتند. واسل و بوپ قبلاً مقرر خود را در آن‌جا تشکیل داده بودند.^(۴۵) در اواسط مارس ۱۹۱۶ / اوایل جمادی الاول ۱۳۳۴، سلیمان میرزا، شونمان، ووسترو، و سایر ملیون ایرانی (اکثراً از اعتدالیون) وارد قصرشیرین شدند^(۴۶) و با آن‌که امکانات کافی نداشتند، اعلام همکاری کردند.^(۴۷) واسل در این میان طرفین را به یک آشتی دسته‌جمعی تشویق کرد. خلاصه آن‌که در اواخر مارس ۱۹۱۶ / اوایل جمادی الثانی ۱۳۳۴، ۲۰ نفر از نمایندگان مجلس، که اغلب گرایش‌های فکری متفاوتی داشتند، به ایشان پیوستند و تحت ریاست طباطبایی (رهبر اعتدالیون) و سلیمان میرزا (پیشوای دموکرات‌ها) اتحادیه «مدافعین وطن» را تشکیل دادند. بنیان‌گذاران این اتحادیه می‌خواستند جدا از برنامه حزبی، استقلال ایران را تأمین کنند و به نفوذ دشمنان کشور پایان دهند و برای اعتلای نام اسلام بکوشند.^(۴۸) پس از تشکیل این اتحادیه، واسل در نامه‌ای خطاب به طباطبایی و نظام السلطنه به عنوان رئیس نیروهای ملی ایران، تبریکات دولت رایش آلمان را به مناسبت تشکیل آن ارگان فوق حزبی تبریک گفت و اطمینان داد نیروهای ایرانی با همکاری آلمان و عثمانی،

دشمنان ایران را از کشور بیرون برانند و هدف اصلی خود را که ایجاد «ایران کاملاً آزاد و مستقل» است به تحقق برسانند.^۱

هم‌زمان با تأسیس این اتحادیه، با پشتی‌بانی فوزی‌بیگ، وابسته نظامی عثمانی، یک کمیسیون اجرایی به ریاست نظام‌السلطنه تشکیل گردید و این کار درحالی صورت گرفت که قرار بود طبق طرح قبلی، سلیمان میرزا رییس آن کمیسیون باشد.^(۴۹) به این ترتیب نقشه تشکیل دولت موقت ریخته شد، گوا این‌که به ملاحظه حکومت مرکزی ایران، از به کار بردن لفظ حکومت خودداری گردید و کمیسیون نام «کمیته ایکس»^۲ را بر خود گذاشت.^(۵۰) مسئولیت‌ها به این شرح تقسیم گردید:

نظام‌السلطنه	رییس
سید محمد صادق طباطبایی	عدلیه
سلیمان میرزا	داخله
میرزا محمدعلی خان کلوپ	مالیه
محمدعلی خان (پسر نظام‌السلطنه)	خارجه
سید حسن مدرس	معارف
میرزا قاسم خان	تجارت و فواید عامه

اما هم‌کاری اتحادیه «مدافعین وطن» و «کمیته ایکس» ظاهری بود و نمی‌توانست مدتی دراز ادامه داشته باشد. طرفین به زودی از یک‌دیگر جدا شدند و دشواری‌های زیادی در راه هم‌کاری آلمان و عثمانی در ایران رخ نمود.

۲. درخواست ایران برای گرفتن تضمین، و دشواری‌های مناسبات آلمان و عثمانی، در ایران

پس از عقب‌نشینی به سوی قصر شیرین، وضعیّت تشکیلات نظام‌السلطنه

در تبعید، پنهان‌شدنی نبود و امکان فعالیت عملی در آن ناحیه اندک بود. از این گذشته، چون پیرامون آن ناحیه را روس‌ها بسته بودند، انجام تبلیغات، که برای نظام‌السلطنه و هوادارانش اهمیت زیادی داشت، دیگر ناممکن شده بود.^(۵۱) یکی دیگر از دشواری‌ها این بود که ملیون ایرانی می‌خواستند، در زمینه سیاست خارجی، سخن‌گوی همه ایران باشند و با بستن قرارداد، موقعیّت خود را از لحاظ سیاست خارجی استوار سازند. به عبارت دیگر، سعی داشتند این احساس را از بین ببرند که آن‌ها عروسک‌هایی هستند که آلت دست مقاصد آلمان و عثمانی هستند؛ مقاصدی که احتمالاً از هر حیث در جهت مصالح ایران نبود. در ضمن ایرانیان نسبت به ترک‌ها بدگمان بودند و از سوی دیگر، ترک‌ها نیز کم‌کم این بدگمانی را به آلمان پیدا کردند که به بهانه آزادسازی ایران می‌خواهند پای‌گاهی برای تسلط نظامی خود در ایران به وجود آورند.^(۵۲)

ملیون ایرانی می‌خواستند با توجه به همه احتمالات، در پناه قرارداد رویس - مستوفی‌الممالک که در بحران ماه نوامبر / محرّم، نوشته شده و شاه آن را توشیح نکرده بود، محفوظ بمانند.^(۵۳) هدف آن‌ها این بود که نه تنها به این وسیله از پشتی‌بانی آلمان برخوردار شوند، بلکه آلمان را برای رسانیدن کمک‌های مالی و نظامی متعهد سازند^(۵۴) و نظرشان این بود اکنون که اوضاع تغییر یافته است، آن پیمان را بدون نگرانی امضاء کنند. اما واقعیت این بود که جدا از دشواری‌های موجود، آلمان نمی‌توانست پیمانی را امضاء کند که - صرف‌نظر از امتیازاتی که ایران پس از جنگ برای آلمان در داخل کشور قایل بود - تعهدات اجرانشدنی بر دوش رایش می‌گذاشت.^(۵۵)

گذشته از این مسایل، نظام‌السلطنه هم نگرانی‌هایی داشت. در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۶ / ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ واصل به دستور زیرمن اطلاع داد که چنان‌چه ایران وارد جنگ نشود، تضمین آلمان نسبت به حفظ استقلال و تمامیت

۱. بنگرید به اسناد بیروت، سندهای ۲۶ و ۲۷.

ارضی ایران^(۵۶) ملغی خواهد شد^۱ و آلمان از هم‌کاری با ایران سر باز خواهد زد.^(۵۷) مقامات وزارت خارجه آلمان آماده بودند که شرط دخالت ایران در جنگ را انجام شده فرض کنند، ولی چون نظام‌السلطنه و ملیون که در اواسط ماه مه / رجب، تازه وارد شده بودند، روی تضمین آلمان، آن هم در آن زمان نامناسب، هم‌چنان اصرار می‌ورزیدند،^(۵۸) وزیر خارجه آلمان بهتر دید که سیاست دفع الوقت پیش گیرد. بنابراین دستور داد با شروع عملیات، واسل با شرکت نظام‌السلطنه در جنگ موافقت کند.^(۵۹) کوشش‌های واسل برای رفع تردیدهای ایرانیان در این باره که شرکت نظام‌السلطنه در تلاش‌های ملی‌گرایانه نشانی از ورود ایران به جنگ خواهد بود، با توجه به اظهارات گولتس^(۶۰) و نظریات شخصی خودش^(۶۱) بی‌نتیجه ماند^(۶۲) و همین‌طور با درخواست تازه ایران پیرامون انعقاد پیمان ۲۰ ساله با آلمان، به صورت یک پیمان نظامی، که قرار بود میان مارشال گولتس و نظام‌السلطنه به امضاء برسد، موافقت نشد^(۶۳) و نظام‌السلطنه که می‌خواست به هر قیمتی که شده پیمانی با آلمان ببندد، در صدد فرستادن هیئت فوق‌العاده‌ای به برلین برآمد.^(۶۴)

واسل در این میان با درخواست‌های به حق اما بی‌پایان ایرانیان، مواجهه شده و در نتیجه در موقعیت دشواری قرار گرفته بود و برخی از ایرانیان نیز با اظهار تأسف به این موضوع اقرار کردند.^(۶۵) واسل بدون آشنایی کافی از وضع سیاسی ایران و روحیه مردم آن، به سمت وزیرمختار آلمان در ایران گماشته شده بود.^(۶۶) هرچند واسل به سرعت توانست با کارهایش آشنا شود، اما به هیچ روی این توانایی را نداشت که از یک سو فزون‌خواهی‌های ایرانیان را تحمل کند^(۶۷) و از سوی دیگر با چیره شدن بر خشم روزافزون ایشان، نیروهای پراکنده و درگیر ایرانی را با یک‌دیگر متحد سازد. پس مصلحت در این بود که اصولاً پایش را از ماجرا بیرون بکشد،^(۶۸) اما این کار نیز دشوار بود، زیرا یاگوو دستور داده بود که سیاست‌مداران ایرانی را در

۱. بنگرید به اسناد بیروت، سند شماره ۲۲.

جای مناسبی (حتی بغداد) گرد آورند و «به آرامی آن‌ها را سازمان دهد تا به محض بهبودی اوضاع نظامی، هم‌کاری با ایرانیان امکان‌پذیر گردد.»^(۶۹) برپایه دستور یاگوو، تجمع سیاست‌مداران ایرانی در قصر شیرین عملی گردید، اما بر اثر عقب‌نشینی تازه، جو حاکم بر ایرانی‌ها و عثمانی‌ها و آلمانی‌ها پرتنش بود و اختلاف نظرهایی که تا آن وقت از بروزشان جلوگیری می‌شد، به اضافه اختلاف‌های دیگر پدیدار شد. در آن اجتماع هرکس که بود، زبان به شکایت از دیگری گشود، اما انتقاد از آلمانی‌ها شدت بیشتری داشت. ایرانیان مجتمع در قصر شیرین، از ناآشنایی مأموران آلمانی نسبت به ایران و ایرانی، که عامل مهمی در راه پیروزی آلمان بودند، شکایت داشتند.^(۷۰) هیئت اعزامی کمیته ملیون در بغداد، شدیدترین انتقادها را به رهبری جمال‌زاده داشتند که آلمانی‌ها را به پشتی‌بانی نکردن، «نداشتن سازمان و روح هم‌کاری»،^(۷۱) متهم می‌کردند و مانند عثمانی‌ها از این‌که فرماندهی عملیات در دست «بیگانگان» باشد، شکایت می‌نمودند.^(۷۲) عثمانی‌ها نیز گناه مورد تهدید قرار گرفتن بغداد از جانب روس‌ها را به درستی متوجه آلمانی‌ها می‌کردند و آن را نتیجه سیاست نادرست آلمان در ایران می‌دانستند و خواستار تعویض سرهنگ بوپ با یک افسر عثمانی بودند. شاید هم این درخواست بیشتر به این سبب بود که گمان می‌کردند از لحاظ نظامی در چنان موقعیتی هستند که می‌توانند خسارت‌های ناشی از عقب‌نشینی‌ها را جبران کنند.^(۷۳) از سویی عثمانی‌ها مانند آلمانی‌ها بی‌لیاقتی و بی‌استعدادی نظامی ایرانیان را یکی از علت‌های شکست خود به شمار می‌آوردند.^(۷۴) واسل در این میان شاهد بود که فوزی‌بیگ^(۷۵) کمیته اجرایی‌ای را که به ابتکار او تشکیل شده بود، وسیله‌ای برای انجام طرح دوباره پان‌اسلامیسم قرار داده است و به نظر می‌رسید که فوزی‌بیگ بدون آن‌که از سوی دولت متبوع خود اختیاری در این باره داشته باشد، به اقدامی خودسرانه دست زده است.^(۷۶) به هر حال طرح دوباره پان‌اسلامیسم و اقدام در راه آن، همواره مخالفت ایرانیان را برمی‌انگیخت. اما واسل سیاست آلمان

در ایران را به اندازه‌ای به سیاست عثمانی وابسته می‌دانست که مصلحت می‌دید موقتاً «از لحاظ سیاسی برای عثمانی‌ها حق تقدّم» قایل شود، زیرا در غیر این صورت، «عثمانی‌ها در دسر ایجاد می‌کردند.»^(۷۷)

گذشته از همه شکایت‌هایی که ایرانیان از آلمان داشتند، بی‌تفاوتی آلمان نسبت به اقدام‌های عثمانی‌ها را با نگرانی می‌نگریستند و آن را به ضعف آلمان ربط می‌دادند. انقلابیون با پیش‌بینی نزدیک شدن نظام‌السلطنه، اعتدالیون، و روحانیون، به عثمانی‌ها، از به خطر افتادن موقعیت و نقش خود در سیاست ایران بیم‌ناک بودند و آلمان را به پیش گرفتن سیاست مستقلی در ایران ترغیب می‌کردند.^(۷۸)

ملیون ایرانی به ظاهر با یک‌دیگر همکاری داشتند، اما از هم‌آهنگی لازم برخوردار نبودند. پس از عقب‌نشینی کنگاور، نظام‌السلطنه نیز آماج انتقاد هم‌وطنانش قرار گرفته بود و گروهی وی را به اتلاف منافع مالی و بی‌لیاقتی نظامی متهم می‌کردند.^(۷۹) با همه این‌ها و اسل آماده بود که از بسیاری از نقطه ضعف‌های نظام‌السلطنه چشم‌پوشد و مانند گذشته از او پشتیبانی کند.^(۸۰)

شاید دلیلش این بود که او به رغم همه شکست‌هایش طرف رسمی پیمان اسل، و تنها ایرانی نجیب‌زاده‌ای بود که از آغاز کار طرف آلمانی‌ها را گرفته بود. در هر حال پشتیبانی وزیرمختار آلمان از نظام‌السلطنه موجب فاصله گرفتن اسل از دموکرات‌ها شد و این‌ها با آن‌که در آغاز کار از نظام‌السلطنه پشتیبانی می‌کردند، هیچ‌گاه با او که به گفته ایشان مظهر جامعه کهن و فئودالی و در حال فروپاشی ایران بود، نمی‌توانستند هم‌راه باشند.^(۸۱) با این حال، دموکرات‌ها به رغم توانایی‌هایی که از جهات گوناگون داشتند، فاقد آن قدرت و نفوذی بودند که نظام‌السلطنه بر اثر حکمرانی طولانی در نقاط مختلف ایران به دست آورده بود.

دموکرات‌ها برای این‌که توازن با نیروی نظام‌السلطنه ایجاد کنند، بر آن شدند در ایران نیروی نظامی ایجاد کنند. برای انجام این هدف، با همکاری آن دسته از ملیون ایرانی^(۸۲) که از جانب کمیته ملیون مقیم برلین فرستاده شده

بودند، خواستار آمدن حیدرخان عمواوغلی شدند. حیدرخان نیز از سوی کمیته ملیون مقیم برلین به بغداد آمده بود. اما این کوشش، گذشته از آن‌که با مقاومت نظام‌السلطنه روبه‌رو گردید، مورد بی‌اعتنایی آلمانی‌ها نیز که اعتمادی به نقشه‌های حیدرخان نداشتند، قرار گرفت.^(۸۳) اما در این جا هم یک عمل نابخردانه دیگر سر زد. آلمانی‌ها از همکاری با دموکرات‌ها، که از سالیان پیش طرف‌دار آلمان بودند، چشم‌پوشیدند. دموکرات‌ها آماده بودند در سازمان دادن نهادهایی چون پلیس، نیروی پشتیبانی، تدارکات، امور مالی، و فرستادن اطلاعات، همکاری داشته باشند، اما سرفرماندهی کل ارتش، به عنوان این‌که سهم شدن دموکرات‌ها در این کارها با اصل تمرکز ناسازگار است، دست رد به سینه آن‌ها زدند.^(۸۴) در نتیجه دموکرات‌های صدیقی چون سلیمان میرزا این عمل را اهانت تلقی کردند و پای از میان بیرون کشیدند. واسل از این موضوع اندرز گرفت تا برای تغییر دادن سیاست آلمان در ایران این نکته را مراعات کند که آلمانی‌ها نه در میهن خود فعالیت می‌کنند و نه در مستملکشان. بنابراین اگر می‌خواهند نظر ایرانیان را جلب کنند، دست‌کم باید وانمود کنند که به همکاری ایشان نیاز دارند.^(۸۵)

اختلاف‌های بوپ و اسل، در تصمیم‌گیری سرفرماندهی کل ارتش، بی‌تأثیر نبود. این دو بر سرکاری موهوم با یک‌دیگر دشمنی می‌کردند.^(۸۶) در ضمن در مسایل اساسی نیز اختلاف عقیده داشتند. ریشه این اختلاف در چه‌گونگی صلاحیت آن دو در زمینه‌های سیاسی و نظامی بود. سرهنگ بوپ سیاست آلمان را در ایران به گونه‌ای تخطئه می‌کرد^(۸۷) که واسل نظر او را نمی‌پسندید، گویا که خود وی نیز در این باره انتقادهایی داشت. بوپ که در اجرای وظیفه‌هایش احساس مسئولیت می‌کرد، ولی با دیپلماسی آشنایی چندانی نداشت، به هنگام توقف در بغداد، کارش به مناقشه با افسران عثمانی کشیده شد.^(۸۸) نفرت او از عثمانی‌ها سبب شده بود که با سرگرد کیسلینگ^۱

1. Kiesling

ریس ستاد خود اختلاف داشته باشد. کیسلینگ کسی بود که اداره تازه تأسیس «هیئت نظامی آلمان - ایران» را رهبری می‌کرد و به گفته بوپ، می‌خواست «هم‌دلی خود را نسبت به عثمانی‌ها و حتی عثمانی کردن هیئت‌های نظامی آلمان - ایران، گسترش دهد.»^(۸۹)

۳. درهم شکستن کامل جبهه‌های دفاعی غرب ایران

پس از عقب‌نشینی از کنگاور، بوپ نیروهای خود را تا پشت کرند عقب کشید و چون گردنه پاتاق را محل مناسبی برای ادامه عملیات دفاعی می‌دانست، آن ناحیه را اشغال کرد و استحکاماتی در آنجا ساخت.^(۹۰) روس‌ها با دشواری‌هایی که داشتند^(۹۱) حمله‌شان موقتاً دچار وقفه شد، اما با وصف این امکان پیوستن ایشان به انگلیسی‌ها در عراق انکارپذیر نبود و از سرگیری حمله‌شان، تنها به عامل زمان بستگی داشت. گولتس امیدوار بود بتواند کوت‌العماره را در فرصت مناسب تصرف کند تا با نیروی بزرگی سد راه حمله روس‌ها باشد و دوباره ایران فعالانه وارد عمل شود.^(۹۲)

عقب‌نشینی از گردنه بیدسرخ کنگاور، یک‌بار دیگر ناتوانی نیروهای ایرانی و عثمانی را که زیر فرماندهی افسران آلمانی وابسته به هیئت نظامی آلمان - ایران بودند، نشان داد. نظام‌السلطنه با فرستادن تلگراف‌هایی، خواستار فرستادن جنگ‌افزار و مهمات و کمک‌های سریع آلمان گردید. اما جز تجهیزاتی که در راه بود، فرستادن کمک‌های دیگر میسر نبود.^(۹۳) چون در این هنگام عملیات مأیوسانه انگلیسی‌ها در کوت‌العماره^(۹۴) با کندی پیش می‌رفت، عثمانی‌ها دل‌گرم شدند و فرمانده سپاه ششم خواستار بازگشت دو گردان مستقر تُرک در ایران گردید.^(۹۵) اما بوپ که آن دو گردان را برای دفاع از گردنه پاتاق لازم داشت، این درخواست را نپذیرفت^(۹۶) و از سوی دیگر، سه هزار ژاندارم ایرانی و دیگر داوطلبانی^(۹۷) که در اختیار وی بودند، هنگام عقب‌نشینی، طوری نظم سازمانی خود را از دست دادند که نخست بایستی در پشت جبهه گرد می‌آمدند و دوباره سازمان داده می‌شدند.^(۹۸) برای حفظ

جناح‌های آن نیرو، از قوای ایلات و عشایر استفاده شد، به این ترتیب ایل قابل اعتماد سنجابی، که آمادگی خود را نگاه داشته بود، در جبهه شمالی قرار گرفت^(۹۹) و ایل کلهر حفاظت جبهه جنوبی را برعهده گرفت. عشایر کلهر رهبری یگانه نداشتند و میزان مشارکت آن‌ها در عملیات، به مقدار پولی که میانشان پخش می‌شد، بستگی داشت،^(۱۰۰) چنانچه هنگامی که پخش پول متوقف شد، وضع جناح جنوبی نیز با بحران روبه‌رو گردید.^(۱۰۱) گذشته از این دشواری‌ها، حقوق افراد ژاندارم‌ری، که آنان را محمدتقی خان سازمان‌دهی کرده بود^(۱۰۲) و فرماندهی‌شان را سرگرد ابرهارد^۱ به عهده داشت، پرداخت نگرید^(۱۰۳) و پرداخت نشدن حقوق سبب می‌شد امید به ایلات و عشایر محدود گردد.^(۱۰۴)

به این ترتیب در ابتدای آوریل / اواسط جمادی الثانی، بوپ حتی تردید داشت بتواند وضع نظامی را به همان صورتی که بود حفظ کند.^(۱۰۵) نابسامانی اوضاع نظامی، از دید ایرانیان پنهان نماند و ناامیدی ایشان روزبه‌روز زیادتر می‌شد و غالباً سخن از این بود که پشتی‌بانی از بی‌طرفی کشور لازم است.^(۱۰۶) هم‌زمان با آن نیز شورش اهالی کربلا علیه عثمانی‌ها روی داد که شاید به تحریک انگلیسی‌ها تدارک دیده شده بود.^(۱۰۷)

در اواخر آوریل ۱۹۱۶ / اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۴ خبر رسید یک نیروی منظم روسی در حوالی کرمانشاه تمرکز یافته است.^(۱۰۸) بوپ برای پیش‌گیری، عشایر را به تحرک بیش‌تر و پیش‌روی به سوی کرمانشاه واداشت. افراد ایل کلهر، هارون‌آباد را که با ۱۰ نفر روسی اشغال شده بود، نخست به تصرف خود درآوردند، اما هنگامی که تیربارها و توپ‌های روس‌ها به کار افتاد، بدون درگیری عقب نشستند.^(۱۰۹) سنجابی‌ها هم که با شجاعت در برابر روس‌ها ایستادگی می‌کردند، پس از چند جنگ در ناحیه گهواره، در روزهای ۲۷ و ۲۹ آوریل / ۲۲ و ۲۴ جمادی‌الثانی، از روس‌ها شکست

خوردند و به کوه‌های اطراف عقب نشستند.^(۱۱۰) روس‌ها نیز بی‌درنگ به سوی گردنه پاتاق یورش بردند.^(۱۱۱) و مناطق روانسر و زهاب را پس از وارد آوردن خسارت‌های سنگین به عثمانی‌ها، در شب ۴ مه / اول رجب، به تصرف درآوردند.^(۱۱۲) در این‌جا بود که بوب دستور داد نیروهای زیر فرمان او در قصر شیرین متمرکز شوند و سپس به سوی بعقوبه عقب بنشینند.^(۱۱۳) عقب‌نشینی به سوی بعقوبه، که تنها ۵۱ کیلومتر با بغداد فاصله داشت و در ۱۸۰ کیلومتری گردنه پاتاق بود، به عنوان یک عمل نابه‌هنگام، به تصویب فرماندهی سپاه ششم نرسید.^(۱۱۴) با وصف این، نیروی ذخیره از هم‌پاشیده ایرانیان در ۶ مه / ۳ رجب، به رهبری افسران آلمانی وارد بعقوبه شدند.^(۱۱۵) اما شوکت‌بیگ با نیروهای خود که از چهار گردان و پیاده‌نظام تشکیل شده بود، با آمادگی نسبتاً کافی هنوز در خاور خانقین و در نزدیکی مرز ایران و عثمانی استقرار داشت.^(۱۱۶) از آن‌جا که فرماندهی ارتش ششم می‌خواست تحت هر شرایطی در برابر روس‌ها مقاومت کنند یا دست‌کم از منطقه جبل خمیرین در جنوب بعقوبه محافظت کنند،^(۱۱۷) فرماندهی نیروهای ایرانی به شوکت‌بیگ سپرده شد.^(۱۱۸) و بوب از مقام فرماندهی برکنار گردید.^(۱۱۹) از این گذشته، هیئت نظامی آلمان - ایران، که به عقیده سرهنگ فون گلاش^۱ رئیس ستاد سپاه ششم، با عقب‌نشینی نابه‌هنگام خود، به اقدامی شرم‌آور دست زده بود، منحل گردید.^(۱۲۰) و نفرت آن پراکنده شدند.^(۱۲۱) به این ترتیب شوکت‌بیگ توانست مانند گذشته خانقین را در تصرف داشته باشد.^(۱۲۲)

واسل در ۷ مه / ۴ رجب، وارد بغداد شد،^(۱۲۳) اما چندی نگذشت که مبتلا به تب شد و دیکهوف^۲ دبیر سفارت^(۱۲۴) وظایف او را انجام داد. در این میان، سیاست‌مداران ایرانی نیز وارد بغداد شدند،^(۱۲۵) آن هم درحالی که نیروهای ایرانی تقریباً به کلی از هم پاشیده بودند.^(۱۲۶)

1. Von Gleich

2. Dickhoff

با عقب‌نشینی به سوی خانقین و بعقوبه، نه‌تنها آخرین نواحی خاک ایران از دست رفت، بلکه اندیشه دفاع از مواضع غربی ایران، به وسیله نیروهای مشترک ایران و عثمانی، با همکاری افسران آلمانی نیز به فراموشی سپرده شد. البته هدف این کتاب بیش‌تر تحلیل قضایا از دیدگاه سیاسی است و مقصود این نیست که تصمیم‌های جوراجور سرفرماندهی ارتش آلمان از لحاظ نظامی نقادی گردد و درباره آن یک داوری کلی شود.^(۱۲۷) اما با توجه به ویژگی وضع جبهه‌ها در ایران، و تداخل امور سیاسی و نظامی، می‌توان به نکاتی رسید و این نکات را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

گسیل هیئت نظامی آلمان - ایران زمانی صورت گرفت که شکست کلیه جبهه‌های دفاعی ایران محرز بود و کنار گذاشتن خط مشی کانیتس، مبنی بر تأکید و توجه زیاد به ایلات و عشایر ایران، با توجه به اوضاع و احوال، به سادگی ممکن نبود؛ چرا که جدا از آن نقشه‌ها و تشکیل یک نیروی منظم نظامی در ایران، داشتن اطمینان خاطر از جبهه‌ها و رسیدن تجهیزات کمکی، چون جنگ‌افزار و مهمات، ضرورت داشت. این ادعا که تا زمان رسیدن کمک‌ها، می‌شود با همان نیروی ناتوان عثمانی به کار ادامه داد، سخنی بی‌پایه بود. زیرا گذشته از ناتوانی نیروی عثمانی در ایران، آن عده از افسران آلمانی که به ایران آمده بودند با اوضاع این کشور آشنایی نداشتند. این‌ها، هم وارث خطاهای مأموران پیشین آلمان بودند، و هم با توجه به کارآمد نبودن عشایر ایرانی، مرتباً از بی‌ارزشی نظامی ایرانیان داد سخن می‌دادند.^(۱۲۸) و داوری‌های یک‌سویه می‌کردند. مثلاً واسل معتقد بود تنها از لحن سخن گفتن و وضع ظاهری ایرانیان می‌توان پی برد که چرا نظامیان آلمانی، با وجود مهارت‌هایی که داشتند، در جنبه سیاسی مأموریت خود شکست خوردند. «... با چنین التهاب‌های خشم‌آگین و تهوری اندک در شرق، آشکار است که هر کسی باید انتظار شکست را داشته باشد... افسران آلمانی در برابر ایرانیان روش منفی دارند، زیرا از رفتارشان متنفرند.»^(۱۲۹) با چنین وضعی روشن بود که پیروزی عملیات آلمانی‌ها محتمل نبود. بسیاری از ایرانیان نیز به ناتوانی

آلمانی‌ها در سازگاری با اوضاع و احوال ایران، و بی‌توجهی ایشان به سنت‌ها و روحیه مردم کشورشان، پی برده بودند^(۱۳۰) و این یکی از بداقبالی‌های آلمان بود که برخلاف انگلیس که افسران مستعمراتی انگلیسی - هندی در اختیار داشت، این‌گونه فرماندهان آشنا به خُلق و خوی مردم را نداشت تا با تجربه‌هایشان، کمبودهای نظامی و غیرنظامی را بشناسند و با آن تفاهم نشان بدهند، یا آن‌که از واکنش شدید بپرهیزند و در هر شرایطی از امکانات موجود حداکثر استفاده را بکنند.^(۱۳۱)

از این‌ها گذشته، آلمانی‌ها متوجه نبودند که وعده‌هایشان درباره فرستادن جنگ‌افزار و مهمات، هیچ‌گاه جامه عمل نپوشیده و ایرانیان کاملاً حق داشتند که بدون کمک کافی تن به ماجراجویی ندهند.^(۱۳۲)

یکی از پی‌آمدهای ناآشنایی با اوضاع ایران، باور داشتن آلمانی‌ها به خیرهای اغراق‌آمیز درباره نیرومندی قشون روس‌ها بود. نتیجه این باور این شد که هنگام تخلیه پاتاق، آلمانی‌ها همان رودستی را خوردند که پیش از آن عثمانی‌ها از آن استفاده سوق‌الجیشی کرده بودند.^(۱۳۳)



فصل هفتم

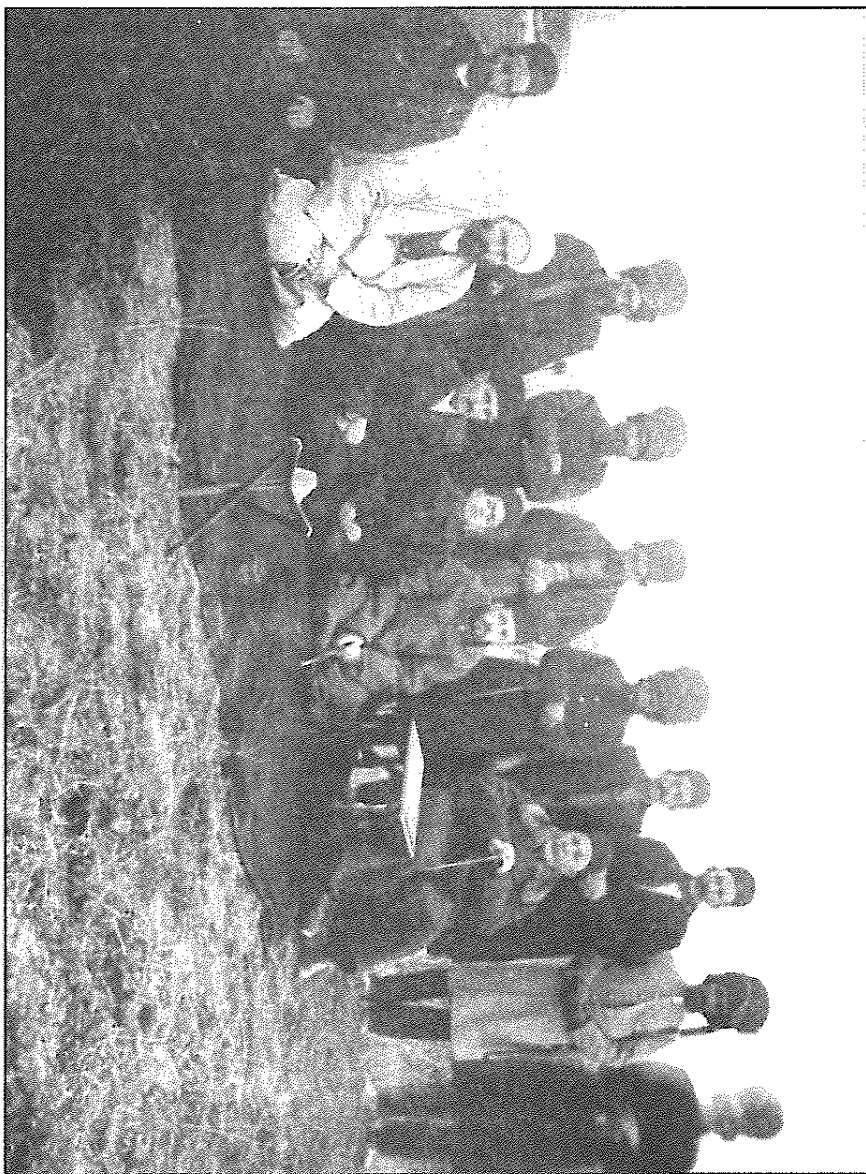
بازسازی و فروپاشی سیاست نوین آلمان در ایران



با مرگ مارشال گولتس در آوریل ۱۹۱۶ / جمادی الثانی ۱۳۳۴ مرحله دوم سیاست آلمان در ایران به پایان رسید و هم‌زمان با آن، چون جبهه بین‌النهرین با تهدید روبه‌رو شد، بازسازی نوین سیاست آلمان دیگر به مرحله اجرا درنیامد. در نتیجه می‌توان گفت دوره گولتس و پیروزی در کورت‌العماره که می‌توانست آغازی برای بازسازی سیاست آلمان باشد، گذرا بود و وضع تهدیدآمیز جبهه‌ها در بین‌النهرین، زمان آن بازسازی را به درازا می‌کشاند.

انتصاب یک فرمانده عثمانی به جای مارشال گولتس، و انتقاد نظامیان آلمان در بغداد، از چه‌گونگی تحولات جنگ، شرکت آلمانی‌ها در عملیاتی که عثمانی‌ها خود را برای آن آماده می‌ساختند، موقتاً مورد تردید قرار گرفت. اما از سوی دیگر، امیدهای مربوط به شرکت امیر افغانستان در جنگ و تحقق هدف‌های پس از جنگ آلمان در ایران، که با رها کردن یک‌سره ایران و تسلیم شدن به مقاصد نامعلوم و خطرناک ترک‌ها مخالفت داشت، سبب می‌شد که همکاری آلمان و عثمانی در ایران مانند گذشته ادامه داشته باشد.

روابط آلمان و عثمانی اکنون متضاد با روابط سال ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۳ ه.ق بود. در آن سال آلمانی‌ها نقش سیاسی فعالی در ایران داشتند، اما حالا به سبب آن‌که عثمانی‌ها نیرو وارد ایران کرده بودند، داعیه رهبری عملیات سیاسی و نظامی داشتند. گماشتن خلیل‌پاشا به سمت فرمانده کل سپاه ششم عثمانی، و اظهارات پاره‌ای از محافل وابسته به ترک‌های جوان، از اوج گرفتن احساسات ملی‌ترک‌ها و اعتماد به نفس نظامی ایشان حکایت داشت. اما



رفیق نبیست. از راست: نظام السلطنه، علی، محمدعلی خان نظام‌مافی، و محمودخان نظام‌مافی.

هدف کلی عثمانی‌ها با تقدّم موقعیت آلمان در ایران متعارض بود و در نتیجه، در مورد هم‌کاری ثمربخش آلمان و عثمانی، برخلاف زمان گولتس، تردید بود. در عین حال کینه عثمانی‌ها، از بابت عقب ماندنشان در مرحله اول سیاست آلمان در ایران، یکی دیگر از دشواری‌ها بود. طرح دوباره موضوع پان‌اسلامیسم ثابت می‌کرد که عثمانی‌ها شکست تبلیغات مذهبی خود را ناشی از مقاومت ایرانیان نمی‌دانند، بلکه مخالف‌خوانی‌های آلمان را موجب آن شکست می‌پندارند و اکنون می‌خواهند با رسمیت بخشیدن به داعیه رهبری خود، جلوی آن مخالف‌خوانی‌ها را بگیرند. با وصف این، آشکار بود که اکنون دخالت آلمان در عملیات در دست اجرای عثمانی‌ها و جلوگیری از بدگمانی ایشان، به اجرای یک دیپلماسی هوش‌مندانه نیاز داشت.

یورش برق‌آسای عثمانی‌ها به مغرب ایران، در تهران غوغا به راه انداخت. اما عثمانی‌ها برای پیش‌روی به سوی قزوین و بُریدن ارتباط روس‌ها با جبهه پشت سرشان، و واژگون کردن اوضاع سیاسی در ایران، بسیار ناتوان بودند. عثمانی‌ها هنگامی می‌توانستند مغرب ایران را در برابر یورش‌های روس‌ها حفظ کنند که نظام‌السلطنه با پشتی‌بانی ایشان و آلمانی‌ها یک حکومت موقت تشکیل می‌داد. از سویی گسیل نیروهای عثمانی به ایران، مستلزم خالی شدن جبهه ترک‌ها در بین‌النهرین بود و این نکته‌ای بود که آلمانی‌ها بارها در آن باره هشدار داده بودند.

بی‌تصمیمی موقتی آلمانی‌ها و بی‌میلی نظامیان آن کشور به ادامه عملیات در ایران، این پی‌آمد منطقی را داشت که نظام‌السلطنه به عثمانی‌ها بیش‌تر متکی شود. ضمن این‌که او هنوز هم از اصرار درباره دخالت مجدد آلمان در ایران و گرفتن تضمین حفظ استقلال و تمامیت ارضی این کشور دست برنمی‌داشت. از سوی دیگر، پشتی‌بانی دولت آلمان از کوشش نادولتی، فرستاده جدید، برای شانه خالی کردن از بار قراردادهای تعهدآور برای آلمان و میل آلمان به دنبال کردن منافع خود در ایران، باز منجر به این نتیجه شد که نظام‌السلطنه جانب فرستاده عثمانی‌های رقیب آلمان را بگیرد و نادولتی را در

برابر عثمانی‌ها و ایرانی‌ها منزوی کند. اما یورش انگلیسی‌ها به بغداد در فوریه ۱۹۱۷ / ربیع‌الاول ۱۳۳۵ به همه عملیات آلمان و عثمانی و موقعیت خاص کرمانشاه و نقشه‌های مربوط به ایران و افغانستان پایان داد.

آلمان و عثمانی در ایران، دشواری‌های چندانی ایجاد نکرد، اما پس از مرگ او این دشواری دوباره مطرح شد و به نظر بعید می‌رسید که یک فرمانده دیگر آلمانی بتواند مانند گولتس طرف اعتماد عثمانی‌ها قرار گیرد. از آن گذشته، پس از شکست نقشه‌های آلمان در ایران، رعایت منافع عثمانی‌ها در ایران، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. البته فالکنهاین برای حفظ منافع آلمان در ایران و بین‌النهرین (راه آهن بغداد) مدت زمانی تلاش کرد تا بار دیگر فرماندهی ارتش ششم عثمانی را یک افسر آلمانی عهده‌دار شود، اما پس از آن‌که انورپاشا یادآوری کرد به نفع او [فالکنهاین] نیست که موقعیت وی [انورپاشا] در عثمانی با دشواری روبه‌رو گردد،^(۳) فالکنهاین از اصرار خود دست برداشت و تنها به این بسنده کرد که فرماندهی آن ارتش را یک افسر عثمانی عهده‌دار شود و یکی از افسران ستاد کل ارتش آلمان نیز در کنار وی انجام وظیفه کند. بنابراین ژنرال خلیل‌پاشا^(۴) فرمانده تازه سپاه ششم عثمانی شد.^(۵) او از هنگام بیماری گولتس، به نمایندگی وی سپاه ششم را فرماندهی می‌کرد و به عنوان فاتح کوت العماره از شهرت خوبی در میان عثمانی‌ها برخوردار بود. مقام ریاست ستاد و فرماندهی کلیه افسران آلمانی در ایران و عراق که مأموریتی داشتند و نیز ریاست کلیه تشکیلات آلمانی‌ها به عهده سرهنگ فون گلایش بود.^(۶) او از اواسط آوریل ۱۹۱۶ / جمادی الثانی ۱۳۳۴ در سپاه ششم خدمت می‌کرد.

درحالی که فالکنهاین و انورپاشا درباره فرمانده تازه سپاه ششم تبادل عقیده می‌کردند، میان گلایش و فرماندهی کل عملیات در ایران اختلاف نظر بود. ماجرا از این قرار بود که گلایش با نظر نظامیان درباره جداسد نشان از سپاه ششم عثمانی و پیوستن به سرفرماندهی کل ارتش آلمان^(۷) مخالف بود.^(۸) به عقیده او باید به کار سیاست‌پیشگانی که مهار جامعه را در ایران به دست گرفته بودند، پایان می‌دادند.^(۹) از این گذشته، او عقیده داشت پس از سقوط کوت العماره، نیروی عثمانی تنها برای عملیات ضروری در بین‌النهرین و حفاظت از جناح خاوری آن ارتش کفایت می‌کند، پس باید به

بخش اول:

وضعیت جدید مناسبات آلمان و عثمانی پس از مرگ مارشال گولتس

۱. گماشتن خلیل‌پاشا به جانشینی گولتس و موضوع ادامه عملیات آلمانی‌ها در ایران

در آغاز ماه مه ۱۹۱۶ / رجب ۱۳۳۴ باز در سیاست آلمان در ایران تغییری رخ داد. ایران از لحاظ سیاسی و نظامی از دست رفته و ادامه فعالیت در این کشور بیش از هر زمان دیگر تنها در چهارچوب عملیات نظامی قابل تصور بود. اما دشواری اساسی این بود که در شرایطی که جناح شرقی ارتش عثمانی در موضع دفاعی قرار داشت، آیا آغاز عملیات سیاسی و نظامی در ایران مناسب بود یا نه. طرح این پرسش نه تنها به علت از دست رفتن واپسین مواضع ایران بود، بلکه مرگ فلد مارشال گولتس در ۱۹ آوریل ۱۹۱۶ / ۱۶ رجب ۱۳۳۴ بر اثر بیماری تیفوس،^(۱) نقش مؤثری در آن داشت.^(۲) مرگ گولتس رخنه‌ای در عملیات آلمان ایجاد کرد که پر کردن آن به سادگی امکان نداشت.

گولتس نه تنها هدایت عملیات در ایران و بین‌النهرین را به دست گرفته بود، بلکه به عنوان فرمانده سپاه ششم عثمانی، اعتماد عثمانی‌ها را همانند آلمانی‌ها به خود جلب کرده بود. او می‌توانست در ایران چنان سیاستی پیش گیرد که خشنودی خاطر هر دو طرف را برآورده کند. از سویی تا هنگامی که گولتس مقام فرماندهی را به عهده داشت، معین نبودن حد و مرز میان منافع

عملیات در ایران پایان داد.^(۱۰) با آن‌که گلایش دربارهٔ کنار گذاشتن عملیات در ایران نظریه‌های صحیح و منطقی ارائه می‌کرد، در کنار آن سخنانی نادرست می‌گفت که ناشی از بیزاری او از «فرومایگان کوچک و بازار و غیرنظامیان ایران»^(۱۱) بود و «فرماندهی این رمه بی‌سروسامان را دون شأن افسران آلمانی»^(۱۲) می‌دانست. این اظهارات غیرمنطقی که آمیخته‌ای از احساسات ملی‌گرایانه و نظامی‌گری نخوت‌آلود بود، تا اندازهٔ زیادی به نظریات درست سوق‌الجیشی او^(۱۳) آسیب می‌زد. از این گذشته، معلوم بود گلایش هم مانند کانیس - که البته گلایش به او انتقاد داشت - نمی‌توانست اوضاع و احوال ایران را به درستی ارزیابی کند و داوری خردمندانه‌ای کند. گلایش برای به کرسی نشاندن نظر خود، دربارهٔ کنار گذاشتن عملیات در ایران، راهی را برگزید که با داوری‌های شخصی‌اش سازگاری داشت^(۱۴) و در نتیجه با واسطه او را به عنوان بهترین عامل اجرای مقاصد فعالانهٔ آلمان در ایران می‌شناخت^(۱۵) اختلاف نظر پیدا کرد. پس از آن‌که هیئت نظامی ایران و آلمان با عقب‌نشینی از پاتاق بی‌درنگ به دستور فالکنهاین منحل گردید،^(۱۶) ثابت شد که پیش‌نهاد گلایش برای چشم‌پوشی از ادامهٔ عملیات در ایران و افغانستان و هند مورد توجهٔ مقام‌های برلین قرار گرفته است.

در این میان نگرانی سیاست‌مداران ایرانی که به بغداد و کاظمین گریخته بودند، افزایش می‌یافت؛ زیرا ایشان گماشتن خلیل‌پاشا را به جانشینی گولتس، دلیل کاهش توجهٔ آلمان به ایران تلقی می‌کردند^(۱۷) و آلمانی‌ها را سرزنش می‌کردند که چرا سُکان سرنوشت ایشان را یک‌باره به دست عثمانی‌ها سپرده است.^(۱۸)

موضوع ادامهٔ سیاست آلمان در ایران و نیز امکان اجرای آن سیاست، در شرایطی که اکنون تغییرات کلی کرده بود، می‌بایستی مورد بررسی دوباره قرار می‌گرفت. اما این موضوع قطعی بود که از آن پس تنها عملیات نظامی، امکان به کار گرفتن چنان سیاستی را در ایران فراهم آورد و از آن‌جا که بار اصلی این‌گونه عملیات نظامی را، به ناچار عثمانی‌ها باید به دوش

می‌کشیدند، بنابراین موضع پیش‌تازی، که آلمانی‌ها تا آن هنگام در ایران داشتند، دیگر ادامه‌پذیر نبود.

گلایش مخالف عملیات نظامی بود. او عقیده داشت باید از دست زدن به یک اقدام تهاجمی در ایران، به ویژه اگر قرار باشد آلمانی‌ها به چنان اقدامی دست بزنند، پرهیز شود. با وصف این، با مرگ گولتس، و از دست رفتن همهٔ مواضع در ایران، باز هم اندیشهٔ ادامهٔ عملیات در ایران، در محافل بانفوذ آلمانی و عثمانی به قوت خود باقی بود. این محافل عقیده داشتند که آلمان و عثمانی، در زمینهٔ ادامهٔ عملیات، باید همکاری کنند. سایر مقام‌های آلمانی هنوز به تحقق طرح‌های آلمان دربارهٔ هند و افغانستان، و حفظ منافع آلمان در ایران پس از جنگ، که با کنار کشیدن ناگهانی آلمان در خطر می‌افتاد، امید داشتند. واسطه پس از دریافت نخستین خبرهای مربوط به کنار رفتن آلمان از عملیات ایران، به سود تُرک‌ها، نگران شد که تغییر سیاست آلمان، مؤید همان هراس همیشگی دوستان باوفای ایرانی آلمان باشد، چون «با این عقب‌نشینی برای آلمان بسیار دشوار خواهد بود که بعداً بتواند هدف‌های خود را در ایران دنبال کند»^(۱۹)

نادولنی نیز در گزارش ۷ ژوئیهٔ ۱۹۱۶ خود، همانند لوسوو، پیش‌نهاد کرد برای راه انداختن شورش و قیام در افغانستان و هند، عملیات در افغانستان ادامه یابد. برای این منظور بایستی از ایران به عنوان پلی به سوی آن کشورها استفاده کرد. نادولنی همانند نیدرمایر معتقد بود ۱۸۰۰ کیلومتر راه تدارکاتی، زمانی در ایران حفاظت می‌شود که ساکنان این کشور روش ضد آلمانی نداشته باشند. برای جلب تفاهم این مردم کافی نیست که به حفظ یک نوار باریک اکتفا گردد، بلکه هدف باید این باشد که ضمن نابودی اشغال‌گران روسی و انگلیسی در ایران، استقلال آن کشور نیز تأمین گردد و رسیدن به این هدف بدون تعهد در فرستادن کمک امکان‌پذیر نخواهد بود.^(۲۰) نادولنی برای

ادامه عملیات نظامی در افغانستان، عقیده داشت از تلاش‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان پشتیبانی شود، زیرا به خطر افتادن بیش‌تر مرزهای خاوری عثمانی به صلاح نیست و از سویی اگرچه منافع آلمان در کشیدن راه سوق‌الجیشی به سوی خلیج فارس، آن هم به دست روس‌ها، نیست، اما از سوی دیگر نباید چنان بی‌فکری بود تا ناگسستگی‌ای میان آلمان و ایران برقرار گردد که آلمان موظف شود برای حفظ استقلال ایران با قدرت‌های حاکم در آن کشور، از درِ جنگ درآید. به‌طور کلی نادرستی در آن گزارش قید کرد که سود آلمان در ایران، این نیست که دست روسیه و انگلیس به اندازه‌ای از ایران کوتاه شود که دیگر این کشور مایه کش‌مکش میان آن دو نیروی بزرگ نباشد. نادرستی در گزارش خود شرکت فعالانه آلمان در عملیات عثمانی‌ها در ایران را، برای حفظ حیثیت آلمان، لازم می‌دانست و معتقد بود نباید مسئولیت حفظ شهرت و آوازه آلمان در ایران را، که در ماه‌های اخیر کاملاً از بین رفته بود، تنها به عهده عثمانی‌ها گذاشت. او از این دیدگاه طرف‌دار حضور نظامیان ایران به فرماندهی افسران آلمانی در عملیات مورد نظر، و نیز طرف‌دار ادامه تلاش‌ها در افغانستان بود. به هر حال توضیحات نادرستی در این گزارش ثابت می‌کند که او به رغم ناکامی در به راه انداختن «شورش تالکته»^(۲۱) دست از نظریاتش برنداشته و اکنون بیش از هر زمان دیگر خود را به نقشه‌های خیال‌انگیز سپرده بود.

۲. در پیش گرفتن سیاستی مستقل از سوی عثمانی در ایران

علت‌های گرایش روزافزون عثمانی‌ها، برای در پیش گرفتن سیاستی مستقل در ایران، به بررسی بیش‌تر نیاز ندارد و ضرورت این بررسی از هر جهت روشن و آشکار است. پس از پیروزی عثمانی‌ها در کوه‌العمار، اعتماد به نفسشان در مسایل میهنی و نظامی تشدید گردید. از طرفی، ناکامی تلاش‌های سیاسی - نظامی آلمان در ایران، موجب تشویق ترک‌ها برای در پیش گرفتن سیاستی مستقل از آلمان شد، سیاستی که آلمان تا آن وقت مانع اجرای آن می‌شد. به هر حال هشدارهای گلابش، برای تضعیف جبهه

عراق، به سود انجام عملیات نظامی، بی‌اثر ماند، گوااین‌که انجام آن عملیات در عراق، به واسطه گرمای تابستان، برای هر دو طرف کاری دشوار بود. اما منطقه سردسیر ایران، برای اجرای عملیات نظامی، مناسب‌تر بود.^(۲۲) عامل مهمی که سبب ترغیب عثمانی‌ها به مداخله در ایران می‌گردید، همانا عملی شدن نقشه پان‌اسلامیسم میان سه کشور مسلمان بود. عثمانی‌ها امیدوار بودند به این ترتیب ایران و افغانستان را به اتحاد هرچه بیش‌تر با عثمانی برانگیزند.^(۲۳) می‌توان حدس زد عثمانی‌ها نقشه اصلی خود را که همانا پان‌تورانیسم بود، پشت برنامه پان‌اسلامیسم پنهان ساخته بودند.^(۲۴)

انورپاشا که روزهای ۱۷ تا ۲۴ مه ۱۹۱۶ / ۴ تا ۲۱ رجب ۱۳۳۴ در بغداد بود، نقشه حمله به ایران را ریخت^(۲۵) و برای رفع بدگمانی ایرانیان نسبت به مقاصد عثمانی‌ها، درصدد نزدیک‌ی با نظام‌السلطنه و هوادارانش برآمد و برای تأمین مقصود خود، با نظام‌السلطنه قراردادی بست. در آن قرارداد عثمانی متعهد به پشتیبانی از نظام‌السلطنه شده بود که قرار بود فرمانده کل نیروی نظامی ایران باشد. این نیرو به رسمیت شناخته شده بود.^(۲۶) از این گذشته، انورپاشا کوشید با تعهد سپردن نسبت به احترام به تمامیت ارضی ایران،^(۲۷) مهم‌ترین شکاف موجود در روابط ایران و عثمانی را از میان بردارد. این واقعیت که آلمان نه‌تنها در این قرارداد سهمی نداشت بلکه از مفاد آن نیز آگاه نبود، نشانه‌ای از یک تغییر اساسی در اوضاع به شمار می‌رفت.^(۲۸) از همه این‌ها گذشته، لازم به یادآوری است که انورپاشا تلاش می‌کرد اختلاف‌های شیعی و سنی را از راه تماس با رهبران مذهبی آنان، به آشتی تبدیل کند.^(۲۹) موقعیت نظام‌السلطنه که به سبب شکست‌های نظامی سست شده بود، اکنون در اثر نزدیکی عثمانی‌ها به او و آمادگی‌شان برای دخالت دوباره در ایران استوار گردید.^(۳۰) واسل سعی داشت سیاست کشور متبوع خود را در ایران، با واقعیت‌های موجود سازگار کند. او نیز خواستار مشارکت بیش‌تر عثمانی‌ها در ایران بود و در اثر تحولات اخیر متوجه شد نظر و سیاست نظام‌السلطنه برای برقراری تفاهم بیش‌تر با عثمانی‌ها درست بوده است.^(۳۱)

در این میان تنها دموکرات‌ها و اعضای هیئت هم‌کار ایشان، با اتکای بیش از حد نظام‌السلطنه به عثمانی‌ها، مخالفت می‌ورزیدند و از ترس سیاست تجاوزکارانه ایشان با هرگونه گسترش نفوذ عثمانی‌ها در ایران مبارزه می‌کردند و از پیوند بیش‌تر با آلمان، فعالانه پشتیبانی می‌کردند و روشن است که با این تحولات موقعیت آنان بسیار دشوار شده بود. واسل خیلی زود متوجه شد دموکرات‌ها که مانند ترک‌های جوان مدعی نمایندگی «حزب اتحاد و ترقی ایران»^(۳۲) بودند، از هر نوع نفوذ در ایران محروم هستند.^(۳۳) اگرچه واسل در این تصور بود که دو دسته دموکرات‌ها و اعتدالیون را به برقراری تفاهم تشویق کند، اما چون دموکرات‌ها از موضع خود، ارزیابی نقادانه نداشتند و نظام‌السلطنه روش‌های مستبدانه داشت، از تلاش‌هایش طرفی نسبت.^(۳۴) از سوی دیگر، اختلاف‌های داخلی میان دموکرات‌ها، که به پیوستن برخی از شخصیت‌های ایشان مانند وحیدالملک، ادیب‌السلطنه، میرزا محمدعلی خان کلوب و میرزا احمدخان به جبهه نظام‌السلطنه و اعتدالیون منجر گردید،^(۳۵) به گونه‌ای آن‌ها را ناتوان ساخت که پیش از تخلیه قصر شیرین، که سبب کاهش نفوذ آلمان گردید، وزنه عثمانی‌ها و جناح نظام‌السلطنه در بغداد سنگین‌تر و نیرومندتر شد و کار به جایی رسید که کسانی مانند سلیمان میرزا را که قرار بود در کمیسیون اجرایی، مدیر امور داخله باشد، در جلسه گفت‌وگو با عثمانی‌ها راه ندادند؛ حتی سلیمان میرزا از خبر این گفت‌وگوها آگاهی نیافت.^(۳۶) عثمانی‌ها در این میان با بهره‌برداری از موقعیت، و با آسودگی خاطر، خود را از قید دموکرات‌ها و سایر عناصر ملی‌گرا رها کردند. گذشته از این روی داد مهم، انحلال هیئت اعزامی کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین در بغداد^(۳۷) به نظام‌السلطنه امکان داد سلیمان میرزا و کاظم‌زاده را با اتهام‌هایی که شاید واهی نیز بود، از صحنه بیرون کند^(۳۸) و آن‌ها را عناصر آلت دست آلمان معرفی نماید.^(۳۹) ناگفته نماند نظام‌السلطنه در همه این ماجراها از پشتیبانی عثمانی‌ها، به ویژه از همکاری‌های فوزی‌بیگ - وابسته نظامی عثمانی و معتمد انورپاشا - بهره‌مند بود.^(۴۰) یکی از

نتیجه‌های مستقیم این همکاری آن بود که عده‌ای از دموکرات‌ها تحت نظر پلیس عثمانی قرار گرفتند^(۴۱) و ناچار شدند با شرایط بسیار دشوار به زندگی در بغداد ادامه دهند.^(۴۲) نتیجه دیگر، آن بود که اعتدالیون بیش از پیش به نظام‌السلطنه نزدیک شدند و در برابر دموکرات‌ها که روی دست ایشان بلند شده بودند، خود را تنها نمایندگان تأمین منافع ایران قلمداد کردند.^(۴۳) از تقارن میان ایرانیان، عثمانی‌ها بیش از همه شادمان شدند، زیرا به نظر ایشان تنها نظام‌السلطنه و اعتدالیون بودند که طرف مناسب انجام گفت‌وگوها بودند،^(۴۴) نه دموکرات‌ها که هوادار آلمان به شمار می‌آمدند.

فوزی‌بیگ نیز از عقب‌نشینی سیاسی آلمانی‌ها استفاده کرد و کوشید با قرار دادن ایشان در قید فشار اخلاقی و یادآوری وضع ناامیدکننده آلمانی‌ها، موضع آن‌ها را تغییر دهد. آن‌چه او می‌خواست، چیزی کم‌تر از کنار نهادن اصول ملی ایرانیان به سود پان‌اسلامیسم نبود^(۴۵) که به رغم همه تجربه‌های تلخی که عثمانی‌ها از گسترش آن داشتند، هنوز هم از طرح آن دست‌بردار نبودند.^(۴۶) فوزی‌بیگ، دموکرات‌ها را به این بهانه که «آن‌ها و آلمانی‌ها از یک آب‌شخور آب می‌خورند» سرزنش می‌کرد. سرزنش او، نه تنها از نارضایتی عثمانی‌ها از سلیمان میرزا و هواداران او حکایت داشت، بلکه نشانه‌ای از موضع فوزی‌بیگ به عنوان نماینده عثمانی‌ها در فعالیت‌های تازه آلمانی‌ها در ایران بود.

در شرایطی که روابط عثمانی‌ها و نظام‌السلطنه روزبه‌روز بهتر می‌شد، سرهنگ گلاش می‌کوشید سیاست آلمان در ایران را به دل‌خواه خود تغییر دهد و تا آن‌جا که ممکن است به ایرانیان و نظام‌السلطنه - بدون آن‌که احساساتش را جریحه‌دار کند - بی‌اعتنایی کند.^(۴۷) اما واسل که اقدام‌های گلاش و سایر افسران آلمانی را خطری برای تجدید مناسبات دوستانه با ایران می‌دید، از ایشان انتقاد کرد و معتقد بود در اثر اجرا نکردن تعهدات اغراق‌آمیز آلمان در ایران، نام نیک آلمان به اندازه کافی آسیب دیده است. و اگر اکنون افسران آلمانی عضو سپاه ششم عثمانی، بر اثر گرایش‌های

نژادپرستانه معتقدند که ایرانیان نمی‌توانند خود را اداره کنند و در نتیجه از همکاری دریغ می‌ورزند،^(۴۸) گذشته از این‌که روشی مخالف با سیاست گرداندگان امور در برلین پیش گرفته‌اند، رویه‌شان سبب خواهد شد بقیه آوازه نیک آلمان در ایران نیز نابود گردد.^(۴۹)

لازم به یادآوری است که نزدیک شدن نظام‌السلطنه به عثمانی‌ها، در دل سردی آلمانی‌ها نسبت به ایران بی‌اثر نبود، اما نظام‌السلطنه باهوش‌تر از آن بود که بگذارد مناسبات با آلمان بیش از آنچه بود به سردی گراید. از این رو دو تن از سیاست‌مداران ایرانی را روانه برلین ساخت و به آنان مأموریت داد با بستن عهدنامه‌ای با آلمان، مناسبات میان دو کشور را قوت ببخشند.^(۵۰) از این گذشته، او در آغاز کوشید رابطه خود را با تهران یک‌باره قطع نکند و با توجه به موقعیت اضطراری حاکم بر تهران، خود را در برابر شاه و دولت قرار ندهد.^(۵۱)

۳. مذاکرات آلمان و عثمانی درباره سیاستی مشترک در ایران

هنگامی که انورپاشا در بغداد به سر می‌برد، مسلم بود درباره مداخله آشکار عثمانی در ایران تصمیم نهایی گرفته شده است.^(۵۲) در ۲۵ مه ۱۹۱۶ / ۲۲ رجب ۱۳۳۴ ژنرال فون لوسوو، افسر تام‌الاختیار آلمانی، که هم‌راه وزیر جنگ عثمانی بود، به فالکنهاین اطلاع داد احتمال دارد در اواسط ماه ژوئن / اواسط شعبان، بخشی از ارتش عثمانی برای رویارویی با روس‌ها به سوی ایران پیش‌روی کند.^(۵۳) فالکنهاین که با اوضاع آشنایی نداشت و تنها روی گفته‌های سرفرماندهی ارتش عثمانی و مشاورین آلمانی آن داور می‌کرد، با پیش‌روی نیروی عثمانی به سوی ایران موافقت کرد.^(۵۴) گلاش نیز اتمام حجت کرد اگر آلمان از عملیات نظامی در ایران کنار نرود و همه مسئولیت‌ها را بر دوش عثمانی‌ها نگذارد، از سمت خود کنار خواهد رفت. فالکنهاین و لوسوو با این عنوان که «آلمان باید دست‌کم یک برگ را در بازی ایران برای خود نگاه دارد»^(۵۵) این اولتیماتوم را رد کردند و از گلاش

خواستند حضور خود را در عملیات آینده ایران حفظ کنند.^(۵۶) نکته‌ای که بایستی یادآوری کرد، این است که گلاش با بیان این مطلب که مبادا از او «به عنوان جاسوس سیاسی - نظامی سوءاستفاده کنند»،^(۵۷) اظهارنظر شخصی خود را بی‌ارزش کرد.

پس از مرگ مارشال گولتس، جوری به همکاری‌های مشترک آلمان و عثمانی بی‌توجهی شده بود که همه دستورالعمل‌های رسیده برای گولتس که مربوط به پاییز ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۳ ه.ق بود، اکنون برای خلیل‌پاشا فرمانده تازه سپاه ششم دیگر قابل اجرا نبود.

پیروزی عثمانی‌ها در کوت‌العماره و احتمال پیروزی‌های نظامی - سیاسی در ایران، پیش از هر چیز در محافل نزدیک به ترک‌های جوان، به ویژه پس از پیروزی در داردانل، طوری اثر کرد که نه تنها به توانایی‌های خود بیش از اندازه ارزش گذاشتند، بلکه به سبب تشدید احساسات ملی‌گرایانه، روابط با آلمان را رو به تیرگی بردند. شواهد بسیاری بود که عثمانی‌ها و به ویژه مقام‌های پایین‌ترشان می‌کوشند نفوذ آلمان در ایران را کاملاً ریشه‌کن کنند.^(۵۸) برای مثال، خلیل‌پاشا به اندازه‌ای در کار دوک مکلنبورگ مانع ایجاد کرد که سرانجام آن افسر برجسته مستعمراتی آلمان، که همواره مورد بدگمانی شدید عثمانی‌ها بود،^(۵۹) از سمت خود در هیئت فوق‌العاده مربوط به ایران،^(۶۰) کناره گرفت.^(۶۱)

بر پایه این تجربه‌ها کم‌کم در محافل آلمانی این نظر قوت گرفت که آلمان باید به‌طور کلی خود را از صحنه ایران کنار بکشد. دوک مکلنبورگ نیز مأموریت جلب نظر ایران به سوی آلمان یا تشکیل نیروی منظم در آن کشور را برای مقابله با روس‌ها محال می‌دانست^(۶۲) و لیمان فون ساندرز هم تأثیر حمله عثمانی‌ها در حفظ حیثیت آلمان را خواب و خیال می‌پنداشت و عقیده داشت این حمله «کوچک‌ترین اثری در سیر جنگ جهانی نخواهد

داشت.^۱ اما با رسیدن خبرهای امیدوارکننده از افغانستان^(۶۳) و تقویت موضع نادولتی، رییس بخش سیاسی ستاد ارتش، که هواخواه ادامه عملیات در ایران بود، موقعیت محافل طرفدار ادامه دخالت در ایران، استوار گردید و باعث شد که باز آلمانی‌ها در ایران گامی پیش بگذارند و بیش از پیش با واقعیت‌ها روبه‌رو شوند.^(۶۴) در نتیجه فالکنهاین نیز کنار رفتن از عملیات مربوط به ایران را رد کرد و ادامه هم‌کاری با عثمانی در ایران را تشویق کرد.^(۶۵) در ضمن محافل بانفوذ ترک نیز هم‌کاری با آلمان را، برای رسیدن به هدف‌های خود در ایران و عراق، ضروری می‌دانستند.

با این مقدمات، فالکنهاین پیش‌نهاد کرد قراردادی با دولت عثمانی بسته شود و درباره عملیات مشترک آلمان و عثمانی در ایران و کشورهای همسایه خاوری ایران، آن قرارداد، جانشین دستورالعمل‌های صادر شده برای گولتس گردد، تا به این ترتیب برای شرکت آلمان در عملیات ارتش ششم عثمانی توجیهی پیدا شود.^(۶۶) پیش‌نهاد فالکنهاین^(۶۷) به طور کلی به تصویب انورپاشا، خلیل‌پاشا، و شورای وزیران عثمانی رسید^(۶۸) و لوسوو و انورپاشا، به نمایندگی از سوی سرفرماندهی ارتش‌های آلمان و عثمانی، قراردادی را در ۱۹ اوت ۱۹۱۶ / ۱۹ شوال ۱۳۳۴ امضاء کردند.^۲ هر دو طرف در این قرارداد توافق کردند که در عملیات علیه روسیه و انگلیس در ایران و کشورهای همسایه آن با یک‌دیگر، هم‌کاری داشته باشند. برپایه این قرارداد، انجام عملیات نظامی به عهده عثمانی‌ها گذاشته شد و نیروهای آلمانی نیز به عنوان «واحد‌های نظامی آلمانی در عراق» ضمیمه سپاه ششم عثمانی شدند. نماینده تام‌الاختیار آلمان در آن واحدها، ژنرال گرسمن^۳ نیز حافظ منافع آلمان در فرماندهی سپاه ششم گردید^(۶۹) و پول و سایر اموال آلمانی‌ها نیز در اختیار او قرار گرفت. در قرارداد آمده بود که چه‌گونه‌ای به کار گرفتن

۱. بنگرید به اسناد بیوست، سند شماره ۳۰.

۲. بنگرید به اسناد بیوست، سند شماره ۳۱.

3. Gressman

تشکیلات و افسران آلمانی باید با نظر فرماندهی سپاه ششم و نماینده تام‌الاختیار آلمان باشد و استفاده از عشایر و ژاندارمری ایران و تشکیل سپاه منظم در آن کشور نیز بایستی با هم‌کاری سپاه ششم و نماینده تام‌الاختیار آلمان، سفیر آن کشور، و نماینده ایرانیان صورت گیرد. به موازات این توافقات نظامی، در ۲۱ اوت ۱۹۱۶ / ۲۱ شوال ۱۳۳۴ میان مترنیخ و خلیل‌پاشا، نمایندگان دولت‌های آلمان و عثمانی، یک پیمان سیاسی^(۷۰) نیز بسته شد^۱ که اعتبار آن تا انعقاد پیمان صلح بود. برپایه این پیمان هر دو طرف تعهد کردند به سفیران خود دستور دهند با مقام‌های نظامی محل مأموریتشان هم‌کاری کنند تا به این ترتیب هم‌آهنگی کامل میان عملیات سیاسی و نظامی تضمین گردد. در ضمن دولت عثمانی به وزیرمختار آلمان در ایران اجازه داد تا وقتی که فرصت رفتن به ایران را ندارد، مأموریتش را در قلمرو خاک عثمانی انجام دهد.

آلمانی‌ها این نیت را نیز داشتند که ماده‌ای در قرارداد تصریح کند، هر دو دولت درباره ضمیمه نکردن خاک ایران و کشورهای همسایه آن، و دنبال نکردن هدف‌های خاص خود متفق‌القولند،^(۷۱) اما شورای وزیران عثمانی از تصویب این ماده خودداری ورزید.^(۷۲) در نتیجه در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۶ / ۲۰ رمضان ۱۳۳۴ وزیرمختار آلمان مأمور شد موافقت دولت متبوع خود را با موضوع ماده‌ای که شرحش گذشت، به آگاهی نظام‌السلطنه برساند.^(۷۳) وظایف و حدود صلاحیت «واحد‌های نظامی آلمان در عراق» نیز با یک دستور فوق‌العاده، در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۶ / ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۴، اعلام گردید.^۲

هم‌کاری میان آلمان - عثمانی و ایران در زمینه تشکیل سپاه منظم ایران، در ماه‌های ژوئن - ژوئیه / شعبان - شوال، هم‌زمان با برقراری مناسبات تازه

۱. بنگرید به اسناد بیوست، سند شماره ۳۱.

۲. بنگرید به اسناد بیوست، سند شماره ۳۳.

آلمان و عثمانی - و پس از امضای پیمان انورپاشا و نظام‌السلطنه که در ماه مه / جمادی‌الثانی بسته شده بود - تحقق یافت. میان سرگرد کنت ویلامویتس - مولندورف^۱ وابسته جدید نظامی آلمان، که به جای کانتیس به این سمت منصوب شده بود،^(۷۴) و سرگرد فون کیسلینگ رییس ستاد هیئت نظامی آلمان - ایران از یک سو، و نظام‌السلطنه، «فرمانده قشون ملی ایران» از سوی دیگر، پیمانی بسته شد. براساس این پیمان، سرگرد فون لوین^۲ مأمور شد بقیه نیروهای ژاندارمری ایران را جمع کند و چند افسر آلمانی ستاد نظام‌السلطنه را که فقط سیمت مشاور داشتند، در آن نیرو به کار بگمارد. تقسیم پول، مهمات، و جنگ افزار، که باید از آلمان می‌رسید، به ستاد نظام‌السلطنه محول گردید، بدون آن‌که افسران آلمانی در این باره اختیار تصمیم‌گیری داشته باشند. از این گذشته، سربازگیری و تجهیز نظامیان در ایران، بدون موافقت ستاد نظام‌السلطنه، ممنوع اعلام گردید. تنها موضوعی که باقی ماند و درباره آن تصمیم گرفته نشد، موضوع حدود وظایف و صلاحیت افسران عثمانی بود که ضمیمه ستاد نظام‌السلطنه شده بودند و به نحو فعالانه‌ای به کار سربازگیری و آموزش نظامی مشغول بودند.^(۷۵)

در چهارچوب عملیات سیاسی نیز، راه با جای‌گزینی نوین وزیرمختار آلمان هموار شد. دکتر واسل که همواره با نظامیان درگیری داشت، در این گیرودار به مالاریا مبتلا شده و از کار کناره‌گیری کرده بود و نادولنی رییس بخش سیاسی ستاد کل ارتش آلمان، به جای او به این سمت گماشته شد. خود نادولنی با این اندیشه که بهتر است برای ارزیابی اوضاع راهی تهران شود، نقشه خود را با فالکنهاین در میان گذاشت. فالکنهاین با توصیه لوسو و با انتصاب نادولنی موافقت کرده بود. بالأخره نادولنی با عنوان کاردار،^(۷۶) نه به عنوان وزیرمختار، راهی تهران شد. نادولنی که در راه ایران بود، کنت ویلامویتس، وابسته نظامی آلمان، روز حرکت واسل از بغداد، ۱۹ ژوئیه

۱۹۱۶ درگذشت^(۷۷) و سرگرد ساره که قبلاً افسر ارتباطی بود، به جای او به آن سمت گماشته شد.^(۷۸)

با بسته شدن قرارداد میان آلمان و عثمانی، اصول کلی مربوط به ادامه کار گولتس و همکاری میان آن دو کشور معین شد. با توجه به تغییراتی که رخ داده بود، آلمان از نقش پیش‌تازانه‌ای که تا آن وقت داشت چشم پوشید و به این ترتیب به درک وضع واقعی سیاسی - نظامی آن منطقه رسید. با این‌که پشتی‌بانی مالی و نظامی آلمان از عملیات مورد نظر ضرورت داشت، اما این وضع قابل فهم نبود که چرا آلمان در قرارداد آلمان - ایران از حق خود نسبت به چه‌گونگی مصرف پول چشم‌پوشی کرده و راه را برای اسراف‌کاری‌ها و سایر سوءاستفاده‌ها باز گذاشته است. جالب‌تر این‌که ظاهراً ویلامویتس و کیسلینگ نیز برای جلب نظر عثمانی‌ها از هیچ کاری فروگذار نکرده بودند و برای همکاری وفادارانه با عثمانی^(۷۹) در این چشم‌پوشی‌ها مشارکت داشتند. حال آن‌که پس از تشدید اختلاف‌های آلمان و عثمانی دیگر تردید بود که عثمانی‌ها نیز با وفاداری و صداقت به همکاری با آلمان ادامه دهند. دشواری دیگر این بود که نماینده سیاسی تازه آلمان، نادولنی، که زمانی درباره سیاست آلمان در ایران شعار می‌داد «آلمان باید با مسئولیت خود خطر این اقدام را برطرف کند» و همکاری آلمان و عثمانی را رد می‌کرد،^(۸۰) اکنون چه‌گونه می‌توانست در برابر عثمانی‌ها نقش یک شریک درجه دو را بازی کند.

1. Wilamowitz - Mollendorf

2. Loeben

کوت‌العماره فاصله داشت و بنابراین، سرگرد کیسلینگ افسر ستادی هیئت نظامی آلمان - ایران، درباره قصد پیش‌روی بیش‌تر عثمانی‌ها، به مقام‌های برلین هشدار داد. لوسوو هشدار کیسلینگ را پذیرفت و در این باره به فالکنهاین گفت فوج ششم نیروی علی احسان‌پاشا باید کم‌کم از ایران عقب‌نشینی کند تا در صورت لزوم به عنوان نیروی کمکی در اختیار نیروهای مدافع عراق قرار گیرد. اما هنگامی که انورپاشا با این عقب‌نشینی مخالفت کرد، لوسوو مخالفت او را به گرفتار شدن در دام «هیجان‌های پان‌اسلامیسم و پان‌تورانیسم»^(۸۶) تعبیر کرد و در این باره باز به فالکنهاین هشدار داد و در نتیجه فالکنهاین در ۲۳ اوت / ۲۳ شوال، به لوسوو دستور داد که به صراحت به انورپاشا یادآوری کند «عملیات ایران و عراق بیش از آنچه در این زمان با یک‌دیگر هم‌آهنگی داشته باشند، از ارتباط منطقی و واقعی برخوردارند»^(۸۷) اگرچه رییس ستاد آلمان نیز طرف‌دار این عقب‌نشینی بود، اما عقب‌نشینی صورت نگرفت و باز حمله آغاز گردید.

پیش‌رفت پیروزمند سپاه عثمانی در غرب ایران، در میان ایرانیان، بی‌تأثیر نبود و در بین روس‌ها و انگلیسی‌ها و هواداران‌شان در تهران چنان ولوله‌ای برانگیخت که از بسیاری جهات بحران ماه نوامبر ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۴ را به یاد می‌آورد؛ اما با این تفاوت که این بار بازی‌گران صحنه عوض شده بودند. در این هنگام سپهدار، هوادار روسیه، رییس الوزرای ایران بود.^(۸۸) او در اوایل مارس ۱۹۱۶ / جمادی الثانی ۱۳۳۴ با حمایت روسیه و انگلیس فرمانفرما را کنار زد و کابینه‌ای تشکیل داد که بیش از کابینه پیشین آماده اجرای مقاصد آن‌ها بود.^(۸۹) اعطای امتیازهایی در سواحل دریای خزر و فراخواندن ظل‌السلطان، آن هواخواه کهنه‌کار روسیه، از نشانه‌های نزدیکی هرچه بیش‌تر کابینه سپهدار با روس‌ها بود.^(۹۰)

گذشته از این، روس‌ها و انگلیسی‌ها از آغاز سال ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، پیوسته تلاش می‌کردند موافقت‌نامه‌ای به امضای دولت ایران برسانند که براساس آن، مناطق نفوذ دو کشور هم‌سایه، تحت‌الحمايه ایشان می‌شد. با

بخش دوم:

یورش علی احسان پاشا به ایران و بازتاب آن در تهران

هنگامی که قرارداد هم‌کاری آلمان و عثمانی درباره سیاست مشترک در ایران به امضاء می‌رسید، عثمانی‌ها در عمق خاک ایران بودند و همان‌طور که نقشه‌اش ریخته شده بود، در ابتدای ژوئن ۱۹۱۶ / شعبان ۱۳۳۴ بخشی از سپاه ششم عثمانی به فرماندهی علی احسان‌پاشا، که به ۱۵۰۰۰ تفنگ و مقدار زیادی جنگ‌افزارهای آلمانی^(۸۱) مجهز بود، از سمت خانقین پیش‌روی به سوی ایران را آغاز کرد،^(۸۲) اما نقشه اصلی حمله، که آغاز عملیات از جناح موصل و از راه سلیمانیه و سنندج بود، انجام نگردید.

نیروهای عثمانی، بدون آن‌که با مقاومت روس‌ها روبه‌رو شوند، در ۳ ژوئیه / ۲ رمضان، کرمانشاه و در ۱۳ اوت / ۱۳ شوال، همدان را تصرف کردند،^(۸۳) اما پیش‌رفتشان در گردنه آوج، که مابین همدان و قزوین است، متوقف شد؛ زیرا نیروی آن‌ها کاملاً خسته شده بود و تدارکاتشان به سازماندهی نیاز داشت.^(۸۴) خلیل‌پاشا با موافقت انورپاشا، برای تسلط بر جاده قزوین - تهران در خیال پیش‌روی بود، اما چون انتظار می‌رفت ظرف دو ماه آینده حمله انگلیسی‌ها به بین‌النهرین آغاز گردد^(۸۵) و از طرفی باقی‌مانده سپاه ششم که باید جلوی حمله دشمن را در کوت‌العماره می‌گرفت، نصف عده نفرات دشمن بود، صلاح نبود که با پیش‌روی بیش‌تر، میان دو شاخه آن سپاه زیاد فاصله بیفتد. توجه داشته باشیم که همدان ۷۰۰ کیلومتر از

توجه به نیازهای شدید مالی ایران، آن مقدار کمک مالی که به ایران می‌کردند، با در نظر گرفتن مفاد بندهای موافقت‌نامه که از لحاظ مالی و نظامی به اختیار ایشان واگذار می‌شد، بی‌اثر می‌گردید.^(۹۱) اما گفت‌وگوهای مربوط به بستن موافقت‌نامه، به اندازه‌گفت‌وگوهای ماه دسامبر ۱۹۱۵ / صفر ۱۳۳۴ بدون ارزش بود،^(۹۲) زیرا قانونی بودن همه موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای به تصویب مجلس ایران منوط بود، اما به سبب مهاجرت نمایندگان دموکرات و اعتدالی، مجلس ایام فترت را می‌گذراند.^(۹۳)

انگلیسی‌ها و روس‌ها پس از بیرون راندن آلمانی‌ها از صحنه، خود را مطلق‌العنان می‌دانستند و می‌پنداشتند تا زمانی که شاه و رئیس‌الوزراء آن موافقت‌نامه را بپذیرند، می‌توان از تشریفات قانونی چشم‌پوشید. اما این آگاهی را داشتند که چنان موافقت‌نامه‌ای نه مورد تصویب مجلس قرار می‌گرفت و نه عامه مردم از آن پشتیبانی می‌کردند.

یورش عثمانی‌ها و خطرهای ناشی از آن، چرخشی ناگهانی در اوضاع ایجاد کرد. در آغاز اوت ۱۹۱۶ / شوال ۱۳۳۴ به نظر می‌رسید روس‌ها و انگلیسی‌ها در صدد کسب نتایج تلاش‌های چندماهه خود هستند. چند عامل نیز موجب ترغیب هم‌سایگان ایران به اتخاذ سیاستی فعال می‌گردید، از جمله آن‌که ملیون ایرانی، که از پیش‌روی عثمانی‌ها دل‌گرمی یافته بودند، نه تنها صمصام‌السلطنه بختیاری را به حکومت اصفهان منصوب کردند،^(۹۴) عزل سپهدار را نیز درخواست کردند.^(۹۵) زیرا رئیس‌الوزراء تهدید کرده بود به عثمانی‌ها اعلام جنگ می‌دهد^(۹۶) و دست به کوشش بی‌هوده‌ای نیز زده بود تا با تجهیز و تسلیح عشایر غرب ایران، دفاع از تهران را سازمان دهد.^(۹۷) از این‌ها گذشته، بخشی دیگر از ایل بختیاری باز سر به طغیان برداشته و تهدید کرده بودند لوله‌های نفت شرکت نفت در کارون را نابود خواهند کرد.^(۹۸)

در یک چنین موقعیت بحرانی‌ای،^(۹۹) اتر و مارلینگ، وزراء مختار روسیه و انگلیس، از سپهدار که تسلیم ایشان بود، اما به سبب تحولات اخیر موقعیتی متزلزل داشت، خواستند در آخرین لحظات عمر کابینه‌اش، موافقت‌نامه

موصوف را امضاء کند. سپهدار تسلیم فشار ایشان شد و آن را در ۱۶ اوت ۱۹۱۶ / ۱۶ شوال ۱۳۳۴ امضاء کرد. این موافقت‌نامه بعدها به «قرارداد سپهدار» معروف شد، زیرا تنها به امضای او رسیده بود و شاه و سایر اعضای کابینه از تأیید آن خودداری ورزیده بودند.^(۱۰۰) قرارداد سپهدار به روس‌ها و انگلیسی‌ها اجازه می‌داد هرکدام در مناطق زیر نفوذشان یازده هزار نظامی را تجهیز کنند. موافقت شده بود که این نیروی تازه تأسیس، جای‌گزین ژاندارمری گردد. در برابر این امتیاز، دو هم‌سایه برای بازپرداخت وام‌ها به ایران مهلت دادند و موافقت کردند درآمد گمرکات جنوب و شمال ایران را که در اختیار آن‌ها بود، تحویل خزانه ایران دهند و برای مصرف آن، کمیسیون مرکب از دو ایرانی، یک انگلیسی، یک روسی، با عضویت هسن^۱ بلژیکی^(۱۰۱) به سمت رئیس آن تشکیل گردد.^(۱۰۲) یک روزنامه روسی با صراحت بسیار اعلان داشت که این قرارداد، ایران را رسماً به تحت‌الحمایه روسیه و انگلیس تبدیل کرده و به این ترتیب آن جریان تاریخی که با قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس آغاز شد، اکنون به پایان خود نزدیک می‌شود.^(۱۰۳)

در اواسط اوت / شوال، با رسیدن خبر تخلیه همدان از قشون روسیه، هیجان در تهران به اوج خود رسید. پس از آن‌که باراتوف اعلام داشت با تخلیه همدان، قزوین تنها می‌تواند برای ۴۸ ساعت حفظ شود،^(۱۰۴) اتباع روسیه و انگلیس به همراه کنسول‌های خود، هواداران ایرانی‌شان، و ارمنی‌ها، تخلیه شمال کشور را آغاز کردند. سپهدار نیز در این میان از کارکناره گرفت و به قزوین گریخت.^(۱۰۵)

شاه، به سبب کارهای خودسرانه سپهدار، دیگر اعتمادی به او نداشت^(۱۰۶) و پس از قرارداد، وثوق‌الدوله را به این شرط مأمور تشکیل هیأت دولت کرد که رابطه با هر دو طرف درگیر جنگ حفظ شود.^(۱۰۷) البته با توجه به روزهای بحرانی ماه اوت / شوال، وثوق‌الدوله موفق به تشکیل دولت نگردید.^(۱۰۸)

1. Heynsens